



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم (- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد.

(مائوتسه دون)

شماره دوازدهم دوره دوم ماه حمل (اپریل) سال 1373 (1994)

درباره دموکراسی

دموکراسی و دیکتاتوری :

دموکراسی و دیکتاتوری دو وجه متضاد پدیده حاکمیت دولتی در اشکال و صور گوناگون آن است . اما کسی که از دموکراسی بطور عام صحبت می نماید ، به سادگی دموکراسی و دیکتاتوری را به صورت مانع الجمع در مقابل هم قرار می دهد . این دید از لحاظ فلسفی ایده آلیستی و از لحاظ سیاسی فریبکارانه است . ایده آلیستی به خاطر این که در واقعیت جوامع طبقاتی نه دموکراسی خالص وجود دارد و نه دیکتاتوری خالص . این ایده آلیزم ریشه در دید ایده آلیستی نسبت به دولت دارد؛ دیدی که دولت را نه بعنوان وسیله اعمال سلطه طبقاتی طبقه یا طبقات حاکم بالای طبقات محکوم جامعه ، بلکه بعنوان خادم و خدمتگار و مجری عدالت برای کل جامعه در نظر می گیرد. فریبکارانه بخاطر این که دموکراسی برای طبقه یا طبقات حاکم را دموکراسی برای عموم قلمداد می نماید. ولی کمونیست ها به مسئله دموکراسی و دیکتاتوری اینگونه برخورد نمایند لنین می گوید :

" تازمانیکه طبقات گوناگون وجود دارد، نمی توان از " دموکراسی خالص " سخن بمان آورد، بلکه فقط می توان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت " .

(انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

چرا ؟ زیرا تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارد دولت وجود خواهد داشت و تازمانیکه دولت وجود داشته باشد سخن گفتن از " دموکراسی خالص " یاوه گویی است . چون دولت محصول طبقاتی شدن جوامع بشری بوده و دستگامی است برای حفظ و دوام سلطه طبقاتی طبقه یا طبقات حاکم بر طبقات محکوم از طریق اعمال قهر متشکل و سیستماتیک ، لذا هر دولتی وجهی از دموکراسی و وجهی از دیکتاتوری را با خود حمل می نماید ، دموکراسی برای حاکمین و دیکتاتوری برای محکومین .

درین مورد که در دوران برده داری دیکتاتوری خشن و ستم گرانه بر بردگان اعمال می شد ، جای بحثی نمی تواند وجود داشته باشد . اما آیا این دیکتاتوری ، دموکراسی برای برده داران را دربر نداشت ؟ واضح است که در بر نداشت . در تمامی دولت های برده دار ، همانطوریکه دیکتاتوری بر بردگان اعمال می شود ، دموکراسی برای برده داری وجود داشت . البته در دولت ها و جوامع مختلف برده دار ، نه تنها دامنه و اشکال اعمال دیکتاتوری بر بردگان کم و بیش از هم متفاوت بود،

بلکه حدود و ثغور و اشکال دموکراسی برای برده داران نیز از هم تفاوت های معینی داشت . مثلا حدود و ثغور دموکراسی برای برده داران در دولت های برده دار یونان و روم باستان نسبت به دولت های برده دار مصر و بین النهرین بیشتر بوده ولی برده داران مصر و بین النهرین نیز به هر حال از دموکراسی برده دارانه بهره مند بودند . همچنان دیکتاتوری خشن در تمامی دولت های برده دار کاملا یکسان اعمال نمی شد ، اما این بدان مفهوم نبود که بردگان می توانستند از دموکراسی برخوردار شوند .

همه می دانند که در نظام فیودالی دیکتاتوری سختی بر دهقانان روا داشته می شد ، اما چه کسی می تواند منکر این امر گردد . که در پهلوی این دیکتاتوری ، دموکراسی برای فیودالان نیز مشمول این نظام می گردید . البته دامنه و اشکال این دموکراسی و دیکتاتوری در جوامع مختلف فیودالی کم و بیش از هم متفاوت بوده است ، اما مضمون طبقاتی آن یکسان بوده است : دموکراسی برای فیودالان و دیکتاتوری بر دهقانان . مثلا " لویه جرگه " در افغانستان مثل دموکراسی برای فیودالان بوده است ، دموکراسی ای که عامه مردم - بویژه دهقانان - نمی توانستند از آن برخوردار شوند و نصیب آنها فقط می توانست زهر تلخ دیکتاتوری و استبداد باشد . در سایر جوامع فیودالی ، دموکراسی برای فیودالان بگونه ها و اشکال دیگر تمثیل می گردید و طبعا دیکتاتوری بر عامه مردم - بویژه دهقانان - نیز در اشکال و شمایی کم و بیش متفاوتی تبارز می یافت .

" دموکراسی بورژوایی " مدعی دموکراسی برای عموم است . اما در نظام سرمایه داری اقلیت کوچکی (سرمایه داران) تمام وسایل تولید در جوامع را در اختیار دارند و کارگران فقط نیروی کارشان را دارند . کارگران هیچگونه وسایلی برای تامین معاش در دست ندارند و مجبورند نیروی کارشان را به سرمایه داران بفروشند . برین پایه است که دموکراسی هم برای سرمایه داران و هم برای کارگران نمی تواند وجود داشته باشد . گرچه این درست است که کارگرانه برده است و نه دهقان و از لحاظ حقوقی از آزادی فروختن و یا فروختن نیروی کار خود به سرمایه داران برخوردار است . اما با توجه به واقعیت تلخ زندگی مادی اش (نا داری کامل) وی مجبور است به فروش نیروی کار خود به سرمایه دار تن در دهد . البته وی می تواند برای فروش بهتر این متاع دست داشته اش به سرمایه دار ، به چانه زنی متوسل شود ، ولی تا زمانیکه سرمایه داری پابرجا است ، مجبوریت وی برای فروش نیروی کارش نیز پابرجا خواهد بود . تا زمانیکه سرمایه داری وجود دارد کارگر مجبور است غل و زنجیر استثمار و ستم سرمایه داری را بر دست ها و پاهایش حمل نماید .

تبلور حالت پایه ای اقتصادی فوق الذکر در روبنای سیاسی " دموکراسی بورژوایی " نمی تواند غیر از این باشد که کارگزار دموکراسی برای فروش رای خود به این بخش و یا آن بخش از سرمایه داران بهره مند است . قیمت این فروش و عده تامین شرایط بهتری برای خرید نیروی کارش است و این " وعده سرخرمن " بعضا و حتی غالبا پرداخته نمی شود . در صورت عدم پرداخت قیمت رای کارگر نمی تواند در هیچ محکمه ای از محاکم سرمایه داری برای دریافت آن اقامه دعوی نماید . این چنین است که در عرصه سیاسی " دموکراسی بورژوایی " ، کارگر می تواند مورد " استثمار مطلق " قرار بگیرد ، درست مثل یک برده .

بدین ترتیب دموکراسی بورژوایی ، که همان دموکراسی برای سرمایه داران است ، نمی تواند هیچ چیز دیگری باشد غیر از دیکتاتوری نسبت به کارگران و سایر توده های تحت ستم . هیچ سطحی از دموکراسی بازی های بورژوایی نمی تواند ماهیت این دموکراسی نسبت به کارگران و اقشار تحت ستم غیر کارگری را دگرگون سازد ، زیرا هر نوع آزادی و برابری که توسط دموکراسی سرمایه داری اعلام گردیده و یا اعلام گردد ، آزادی و برابری صوری بوده و خواهد بود . لنین می گوید :

صداهاي ستمکش در دموکراتیک ترین کشور بورژوائی هم در هرگام با تضاد فاحش میان برابری ظاهری که " دموکراسی " سرمایه داران اعلان می دارد و هزاران محدودیت واقعی و حیل و نیرنگی که پرولترها به بردگان مزدور مبدل می نماید روبرو هستند .
(انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

نمی توان منکر این امر شد که میان فاشیزم و " دموکراسی بورژوائی " تفاوت وجود دارد . اما باید دید که این تفاوت چگونه تفاوتی است ؟ لنین می گوید :
شکل انتخابات و شکل دموکراسی یک مطلب و مضمون طبقاتی موسسه مورد بحث (دموکراسی یادولت) مطلب دیگری است .

(انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)
مضمون طبقاتی دموکراسی بورژوائی و فاشیزم - که مسئله اساسی در این مقایسه محسوب می گردد - یک چیز است و آن دیکتاتوری بورژوائی است ، یعنی دموکراسی برای سرمایه داران و دیکتاتوری نسبت به کارگران و اقشار تحت ستم غیر کارگری . اما وقتی به شکل تطبیق این دیکتاتوری بورژوائی در دموکراسی بورژوائی و فاشیزم نگریسته شود ، در اشکال و حدودوغور دموکراسی دیکتاتوری تفاوت های معینی مشاهده می گردد .
فاشیزم ، دموکراسی یک حزب بورژوائی است ؛ در حالیکه " دموکراسی بورژوائی " ، دموکراسی چند حزبی بورژوائی است . فاشیزم دموکراسی ظاهری برای کارگران وتوده های تحت ستم غیر کارگری رادرچهره دموکراسی بورژوائی یک حزبی در بردارد ؛ در حالیکه " دموکراسی بورژوائی " این دموکراسی ظاهری را ملبس به لباس دموکراسی چند حزبی بورژوائی می سازد .
بعبارت دیگر فاشیزم دیکتاتوری یک حزبی بورژوائی نسبت به کارگران وسایر زحمتکشان است و " دموکراسی بورژوائی " ، دیکتاتوری چند حزبی بورژوائی نسبت بآنها .
" دموکراسی بورژوائی " هر قدر ظاهر فریبنده و خوش خط و خالی داشته باشد ، موقعی که حاکمیت طبقاتی (دیکتاتوری طبقاتی) بورژوازی مورد تهدید قرار بگیرد ، تمامی ظواهر و فریب کاری های " دموکراتیک " را کنار می گذارد و ماهیت سرکوبگرانه حقیقی اش را با تمام ددمنشی و قساوت ، آشکارا به نمایش می گذارد . درین مورد از گذشته و حال دهها و صدها نمونه و مثال وجود دارد و در آینده نیز - تا زمانیکه سرمایه داری به حیات خود ادامه می دهد - همچنان وجود خواهد داشت .

ازجانب دیگر ظواهر خویش رنگ و روی " دموکراسی بورژوائی " کشورهای امپریالیستی ، ازیک جهت ثمره غارت و چپاول خلقها و ملل تحت ستم توسط امپریالیستها است . بعبارت دیگر دموکراسی بورژوائی امپریالیستی عبارت است از دیکتاتوری سرکوب گرانه و چپاول گرانه نسبت به خلقها و ملل تحت ستم . این موضوع را اگر یک فرد متعلق به یک کشور امپریالیستی نادیده بگیرد ، علیرغم هرگونه ادعای که داشته باشد ، دارای تفکر امپریالیستی و هژمونستی است ، و اگر یک فرد متعلق به یک کشور تحت سلطه آنرا به فراموشی بسپارد ، با زعم علیرغم هرگونه ادعای که داشته باشد ، منش ضد ملی و در نتیجه ضد دموکراتیک خود را نشان می دهد .

دولت های حاکم بر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم که دولت های نیمه فیودالی بورژواکمپرادوری و یا بورژوای کمپرادوری - نیمه فیودالی اند ، باوجودیکه اشکال مختلف سیستم قدرت ، از شکل سیستم قدرت خانوادگی - سلطنتی آل سعود در عربستان تا قدرت آخوند ها در جمهوری اسلامی ایران وتادموکراسی پارلمانی هند ، در آنها وجود دارد ، همگی دموکراسی برای فئودالان و بورژوا کمپرادورها را تأمین می نمایند ، کما اینکه دیکتاتوری را باشکال و صورگونگون بالایی توده های خلق اعمال می نمایند . آیادموکراسی پارلمانی هند از لحاظ مضمون

طبقاتی خود (دیکتاتوری بورژوا کمپرادوری - نیمه فیودالی) با جمهوریت اسلامی در ایران از لحاظ مضمون طبقاتی آن (دیکتاتوری نیمه فیودالی - بورژوا کمپرادوری) کدام فرق اساسی دارد؟ روشن است که نه .

تا آنجایی که به جنبه های بورژواکمپرادوری و نیمه فیودالی در ترکیب قدرت مربوط است ، وضعیت در کشورهای مختلف تحت سلطه امپریالیزم گوناگون می باشد . در یک جنبه نیمه فیودالی بیشتر است و جنبه بورژواکمپرادوری کمتر ، در یک جا جنبه بورژوا کمپرادوری بیشتر است و جنبه نیمه فیودالی کمتر و در بعضی جا ها هم با تفاوت های نسبتا کم میان آنها نوعی توازن نسبی میان شان وجود دارد . مثلا قدرت حاکم بر هند بیشتر بورژوا کمپرادوری است و کمتر نیمه فیودالی و قدرت حاکم بر عربستان بیشتر نیمه فیودالی است و کمتر بورژوا کمپرادوری ، در حالیکه در پاکستان احتمالا نوعی توازن نسبی میان جنبه های بورژوا کمپرادوری و نیمه فیودالی قدرت وجود دارد .

اما علیرغم این تفاوت ها نظام های حاکم بر این کشورها دارای دوجه اشتراک اساسی اند که مضمون طبقاتی - ملی واحد تمامی آنها را می سازد :

1. حاکمیت نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور .

2. سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیست ها . این دو عامل اساسی مضمون مشترک سیستم دولت در تمامی کشورهای تحت سلطه را معین می نمایند ، کما اینکه از لحاظ سیستم قدرت تفاوت های وجود دارد . این تفاوت ها در رابطه با " دموکراسی برای توده ها " تفاوت های را میان اشکال مختلف سیستم قدرت ایجاد می نماید ، اما این تفاوت ها صرفا صوری و شکلی اند و نه بنیادی و اساسی ، مثلا در عربستان انتخابات وجود ندارد ، در ایران انتخابات غیر حزبی است و درسوریه و عراق یک حزبی ، در صورتیکه در هند و پاکستان انتخابات به شیوه چند حزبی معمول است . تمامی این تفاوت ها در کنه خود فقط و فقط حق فروش و یا عدم فروش رای به اشکال مختلف حق فروش رای را برای توده ها بوجود می آورد . در عربستان این حق فروش وجود ندارد ، اما در سایر کشورهای که نام بردیم موجود است ؛ در ایران به سیاست مداران به ظاهر منفرد طبقات حاکم ، در سوریه و عراق به سیاست مداران مربوط به حزب قانونی طبقات حاکم و در هند و پاکستان به سیاست مداران مربوط به چندین حزب شامل در انتخابات و یا سیاست مداران منفرد مربوط به طبقات حاکم .

در انتخابات چند حزبی پاکستان و یا هند ، بطور گسترده ای فروش فردی و یا گروهی رای به این و یا آن سیاست مدار حزبی و یا غیر حزبی بطور پولی رواج دارد . این امر از طرف کسانی به عنوان یک فساد سیاسی محکوم می گردد . اما در حقیقت این فساد سیاسی ، ریشه در فساد سیاسی اساسی یعنی مضمون طبقاتی استثمار گرانه دموکراسی موجود ، دارد . خرید و فروش رای به پول نقد یکی از اشکال خرید و فروش رای است و مادامی که خرید و فروش رای اساسا از میان نرود فساد سیاسی از لحاظ مضمون خود همچنان پا برجا خواهد بود . فرض کنید فساد سیاسی خرید و فروش رای با پول نقد در دموکراسی های پارلمانی هند و پاکستان از میان برود ، آیا در آن صورت نیز این دموکراسی ها چیز بیشتری از خرید و فروش رای انجام خواهند داد ؟ آیا این دموکراسی ها برای سرنگونی دموکراسی طبقات ارتجاعی حاکم و برقراری حاکمیت دموکراتیک توده ها رای جمع آوری خواهند کرد؟ واضحست که نه .

این دموکراسی ها هرگز نمی توانند قدرت سیاسی حقیقی به توده ها و عده دهند و هرگز قدرت سیاسی حقیقی به توده ها نمی دهند . آنچه را این دموکراسی ها و عده می دهند و به صورت بسیار کمتری تلاش می نمایند که اجرا کنند و غالبا نیز در عمل نمی توانند متحقق سازند ، بهبود زندگی توده ها در چوکات دموکراسی موجود (دیکتاتوری طبقات استثمار گر حاکم) است و بس . این فساد

سیاسی در سیستم های قدرت مروج در ایران، سوریه، عراق و سایر کشورهای تحت سلطه نیز وجود دارد، ولو اینکه خرید و فروش پولی رای در آنجا وجود نداشته باشد و یا اینکه دامنه اش محدود تر از هند و پاکستان باشد.

سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیزم در کشورهای تحت ستم، عاملی است که حتی پیدایش دموکراسی بورژوائی متعادل را نیز در اساس ناممکن می سازد، چه رسد به دموکراسی توده ها و برای توده ها. وقتی کشور از استقلال حقیقی برخوردار نباشد، نمی تواند از دموکراسی حقیقی حتی به مفهوم بورژوائی آن صحبت بعمل آورد. یک موجود وابسته به سرنوشتش از جای دیگری رقم می خورد، نمی تواند آزادی حقیقی داشته باشد و نمی تواند آزادی حقیقی برای اجزاء و آحاد متشکله آن بوجود آید.

زباله گردی :

منظور از طرح تمامی مسایل فوق آن نیست که نظام های سیاسی طبقاتی بوجود آمده در طول تکامل جوامع بشری را از پروسه تکامل تاریخی آنها بیرون کشیده و بصورت تجریدی علامت تساوی مطلق میان شان بگذاریم. به یقین سلطه فیودالیزم بجای برده داری نشان دهنده یک مرحله از تکامل جوامع بشری است، همانگونه که سلطه سرمایه داری بجای فیودالیزم مرحله دیگری از تکامل جوامع بشری به شمار می رود. اما هم تکامل از برده داری به فیودالیزم و هم تکامل از فیودالیزم به سرمایه داری، نوعی از دموکراسی برای یک اقلیت استثمارگر را جایگزین دموکراسی برای یک اقلیت استثمارگر دیگر نمود، همان گونه که دیکتاتوری بر یک اکثریت تحت استثمار جایگزین دیکتاتوری بر یک اکثریت دیگر گردید. به این ترتیب است که می بینیم در تمامی جوامع طبقاتی برده داری، فیودالی و سرمایه داری، دموکراسی برای عموم وجود ندارد، بلکه دموکراسی فقط می تواند طبقاتی باشد.

از جانب دیگر آن موقعی که در پروسه تکامل جوامع بشری مبارزه میان نظام های برده داری و فیودالی وجود داشت، نظام فیودالی مترقی بود و نظام برده داری ارتجاعی. موقعی هم که در پروسه تکامل جوامع بشری مبارزه میان فیودالیزم و بورژوازی در اروپا در گرفت، نظام بورژوائی مترقی بود و نظام فیودالی ارتجاعی. به یقین اگر کسی در دوران مبارزه میان فیودالیزم و سرمایه داری در اروپا، می خواست باتکیه بر نقش مترقی و پیشرونده فیودالیزم در مبارزه علیه برده داری، مترقی بودن نظام فیودالی را ثابت سازد، چنین شخصی فقط می توانست یک مرتجع فیودال باشد که حال و آینده را در خدمت گذشته قرار می داد.

از زمانی که بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، در مقابل مبارزات پرولتاریا و متحدینش برای سرنگونی نظام بورژوائی و جایگزینی دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری، قرار گرفت، دیگر دموکراسی بورژوائی به یک مقوله کهنه مبدل گردید. کمون پاریس این سر فصل نوین تاریخ بشری را رقم زد.

پس از آنکه سلطه سرمایه داری در آخرین مرحله تکامل آن یعنی مرحله امپریالیزم، جهانی شد، دنیا وارد عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری گردید. پیروزی انقلاب اکتبر سر آغاز پر خروش این عصر را اعلام نمود.

در یک چنین حالتی که سلطه سرمایه داری امپریالیستی جهانی گردیده و دموکراسی پرولتری در مقابل دموکراسی بورژوائی قد علم می نماید و در نتیجه دموکراسی بورژوائی دیگر به یک مقوله کهنه و ارتجاعی مبدل می شود، انقلاب ملی - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم در دستور روز قرار میگیرد. این انقلاب که سلطه امپریالیزم، نیمه فیودالیزم و بورژوازی

کمپرادور را سرنگون می‌سازد ، تحت رهبری پرولتاریا پیش می‌رود و بخشی از انقلاب جهانی محسوب می‌گردد ، نمی‌تواند انقلاب دموکراتیک طراز کهن باشد . این انقلاب ، انقلاب دموکراتیک توده‌های مردم یعنی انقلاب دموکراتیک نوین است ، که گرچه هنوز دموکراسی پرولتاری را اجرا نمی‌نماید اما از طریق تطبیق دموکراسی نوین راه‌گذار به آنرا باز می‌نماید . کمونیست‌ها ماهیت طبقاتی دموکراسی نوین و دموکراسی پرولتاری را پنهان نمی‌نمایند و آنها را بمثابه دموکراسی‌های مافوق طبقاتی و دموکراسی برای عموم اعلام نمی‌کنند . به همین جهت است که دموکراسی نوین " دیکتاتوری دموکراتیک خلق " نامیده می‌شود ؛ زیرا که این دموکراسی برای توده‌های مردم ، بر طبقات ارتجاعی ضد خلق و نوکر امپریالیزم اعمال دیکتاتوری می‌نماید . و باز به همین جهت است که دموکراسی پرولتاری به نام " دیکتاتوری پرولتاریا " یاد می‌گردد و کمونیست‌ها بنا به دلایل گوناگون غالباً ترجیح می‌دهند اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " را بکار برند و نه اصطلاح دموکراسی پرولتاری را .

امروز که از لحاظ تاریخی در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتاری بسر می‌بریم و دموکراسی بورژوائی تاریخی به یک پدیده کهنه و ارتجاعی مبدل گردیده است ، دیگر آن دوران به گذشته‌ها تعلق دارد که جنبه‌های ترقی خواهانه دموکراسی بورژوائی در مقایسه با نظام فئودالی مورد تاکید و تأیید قرار می‌گرفت . امروز دست زدن به این نوع مقایسه ، جستجو میان زباله‌ها برای یافتن گند و کثافت " بهتر و به دربخورتر " معنی می‌دهد و نه چیز دیگری . برای کسی که همت بالاتر از زباله‌گردی ندارد می‌توان اطمینان داد که کثافت دموکراسی بورژوائی در شکل و صورت بهتر از استبداد فئودالی - که همان دموکراسی فئودالی باشد - است ، تا وی به این مقایسه " درخشان " دلخوش باشد . اما کسی که به دموکراسی نوین و دیکتاتوری پرولتاریا (دموکراسی پرولتاری) می‌اندیشد و همت آنرا دارد که خود را در امواج توفانی انقلاب جهانی بیندازد ، ضرورتی نمی‌بیند که در میان زباله‌ها به جستجوی چیز بهتری بپردازد .

دموکراسی در چوکات نظم جهانی امپریالیستی :

یک تبارز مشخص این امر که امروز دموکراسی بورژوائی دیگر به بخشی از محتویات زباله‌دان تاریخ مبدل شده است ، در خواب و خیال " نظم نوین جهانی صد ساله " که امپریالیست‌ها - به ویژه امپریالیست‌های امریکائی - مطرح کرده‌اند ، مشاهده می‌شود . این خواب و خیال ، خواب و خیال دوام بی‌دغدغه و منظم سلطه امپریالیست‌ها و مرتجعین بر پرولتاریا و خلق‌های جهان برای یکصد سال دیگر است . به عبارت دیگر خواب و خیالی است برای باقی ماندن پرولتاریا و خلق‌های جهان در تحت استثمار و ستم امپریالیست‌ها و مرتجعین برای یکصد سال دیگر . این خواب و خیال ، خواب و خیال بزرگی است . اما حتی خود همین خواب و خیال بزرگ وضع ناگوار امپریالیست‌ها را نشان می‌دهد . هتلر زمانی که در اوج قدرت بود رویای " رایش هزارساله " را درس می‌پروراند ، ولی امروز امپریالیست‌ها فقط از دوام بی‌دغدغه سلطه و حاکمیت شان بریا صد سال دیگر حرف می‌زنند .

امپریالیست‌ها - بویژه امپریالیست‌های امریکائی - " نظم نوین جهانی " مورد خواست شان را با " جنبش دموکراتیک جهانی " مربوط می‌سازند . این به اصطلاح جنبش دموکراتیک که همان جهانی ساختن معیارهای دموکراسی غربی (دموکراسی بورژوائی) است ، مستقیماً در خدمت تحقق شعار " نظم نوین جهانی صد ساله " یعنی حفظ و دوام سلطه امپریالیست‌ها و مرتجعین قرار دارد .

خواست پایه ای اقتصادی " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ، دست یابی آنها به یک بازار جهانی آزاد برای صدور سرمایه و تجارت کالا است تا شرایط لازم برای انباشت روز افزون سرمایه در عرصه جهانی فراهم گردد . به همین جهت است که امپریالیست ها - بویژه امپریالیست های امریکائی - اقتصاد بازار آزاد را بعنوان سیستم اقتصادی " نظم نوین جهانی " مطرح می نمایند . اما ایجاد دوام بی غل و غش این اقتصاد بازار آزاد جهانی برای صد سال یک امر ناممکن است و درست به همین جهت است که در سطح سیاسی تحقق " نظم نوین جهانی صد ساله " برای امپریالیست ها فقط می تواند یک خواب و خیال باشد .

بروز بحرانات متعدد اقتصادی که ذاتی نظام سرمایه داری است ، تضاد میان امپریالیست ها بر سر سلطه بر بازار جهانی و تقسیم آن ، ناتوانی جدی خود امپریالیست ها در صدور سرمایه های مورد لزوم به مناطق مختلف جهان و محدودیت های بسیار جدی تر قدرت جذب سرمایه و قدرت خرید کشور های فاقد سرمایه های لازم بویژه کشورهای تحت سلطه و خاصاً عملکرد تضادهای امپریالیست ها - ملل تحت ستم و بورژوازی - پرولتاریا ، آن عواملی اند که هرگز اجازه نخواهند داد اقتصاد جهانی امپریالیستی برای صد سال دیگر دوام و بقای تضمین شده ای داشته باشد ، چه رسد به این که از بقا و دوام باثبات و با نظمی بر خوردار گردد .

گذشته از آن ، خواست " اقتصاد بازار آزاد جهانی " اصولاً یک خواست فریب کارانه است .

سرمایه داری امپریالیستی امروز تقریباً در تمامی کشورهای امپریالیست به درجات مختلفی بروکراتیک شده اند . در واقع بدون مداخله دولت در امور اقتصادی ، بقا و دوام سرمایه داری امپریالیستی ناممکن است . مثلاً بخش زراعت در تمامی کشورهای امپریالیستی غربی از دولت تقاوی دریافت می نمایند . بطور نمونه مقدار این تقاوی در سوئیس برابر است با مجموع قیمت محصولات تولید شده توسط بخش زراعت . وضعیت چنان است که اگر این تقاوی ها قطع گردند ، سرمایه های فعال در بخش زراعت ورشکست خواهند شد و تولید خواهد خوابید . بناء اقتصاد بازار آزاد ، آن چیزی است که امروز امپریالیست ها خود نمی توانند در کشورهای شان بصورت تمام و کمال به آن اجازه فعالیت و موجودیت بدهند .

تناقضات و محدودیت های فوق الذکر در پایه اقتصادی ، به ناگزیر در سطح سیاسی انعکاس می یابند و خواست امپریالیست ها برای " نظم نوین جهانی صد ساله " را یک امر غیر قابل تحقق می سازند . پرولتاریا و خلق های تحت ستم جهان علیه امپریالیست ها و مرتجعین مبارزه می نمایند و این مبارزه را تا سرنگونی کامل آنها ادامه خواهند داد . هم اکنون اوضاع در کشورهای تحت سلطه طبق دلخواه امپریالیست ها پیش نیم رود و امواج مبارزاتی توده ها و شعله های جنگ در نقاط متعددی نظم امپریالیستی حاکم را به مصاف طلبیده است . این مصاف طلبی تعمیق و گسترش خواهد یافت و امواج نیرومند انقلاب بطور روز افزونی سربلند خواهند کرد . جنگ و شورش توده ها در داخل کشورهای امپریالیستی نیز دامن امپریالیست ها را گرفته است . در واقع " نظم نوین جهانی " امپریالیست ها هرگز فرصت تطبیق کامل نیافته است و دامنه ورشکستگی آن در آینده بیشتر و بیشتر خواهد شد ، تا اینکه کل نظام امپریالیستی حاکم بر جهان سرنگون گردد و جهان تازه ای به جای آن ایجاد شود .

از آنجایی که " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ، پایه سیاسی " نظم نوین جهانی " مورد خواست آنها را می سازد ، اولین عنصر آن دشمنی کین توزانه و سرکوبگرانه با انقلابیون و توده هایی است که مخالف نظم ظالمانه و استثمارگرانه حاکم بر جهان اند و علیه آن مبارزه می نمایند . به عبارت دیگر ، اولین عنصر این " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیست ها ، ضد انقلابی بودن و ضد مردمی بودن آن است .

در چهارچوبه سرشت و سرنوشت اقتصادی و سیاسی فوق الذکر است که امپریالیست ها " جنبش دموکراتیک جهانی " شانرا در کشورهای تحت سلطه به پیش می برند . روشن است که این به اصطلاح جنبش دموکراتیک در خدمت تحکیم نظام حاکم بر جهان کنونی یعنی نظام امپریالیستی قرار دارد و نه در خدمت متزلزل ساختن آن . ازین جهت آن جایی که حفظ نظم و دموکراسی خواهی خطر سقوط نوکران سره شان را دربرداشته باشد ، آنها ترجیح می دهند از خیز دموکراسی بگذرند ، به همین سبب است که دموکراسی خواهی امپریالیست ها به صورت عمیق و گسترده ای توأم با دورویی و ریا کاری است . اما حتی در مورد نوکران ناسره و ظاهرا کم و بیش نافرمان شان نیز اگر ببینند سقوط آنها خطر بی نظمی و اغتشاشات بزرگ را به همراه خواهد داشت ، علیرغم حفظ ظاهر دموکراسی خواهی و ایجاد باصطلاح فشارهایی برای رعایت " حقوق بشر " در اساس برای حفظ قدرت و حاکمیت این نوکران شان نیز خواهند کوشید . مثلاً در مورد رژیم حاکم بر ایران می بینیم که امپریالیست ها - بویژه امپریالیست های امریکائی - با وجودی که گویا به خاطر نقش " حقوق بشر " و شرکت در " تروریزم بین المللی " کم و بیش بالای آن رژیم فشار وارد می آورند ، اما پیوسته متوجه اند که در معرض سقوط و فروپاشی قرار نگیرد ، زیرا که آنها از آشفتگی و اغتشاش متعاقب سقوط رژیم اسلامی می ترسند و ازین واهمه دارند که در اثر آشفتگی و اغتشاش ، اوضاع از کنترل شان خارج گردد .

ولی حتی در کشورهای که دموکراسی بورژوا کمپرادوری - نیمه فنودالی یعنی دموکراسی های طبقات ارتجاعی و وابسته به امپریالیست ها بر قرار است ، بایک نگاه دقیق می توان دریافت که این دموکراسی فقط پرده نازکی بر چهره کریه و زشت استبداد فنودالی و فاشیستی مرتجعین حاکم است . این پرده نه تنها در مقابله با اقدامات مبارزه جویانه انقلابیون و توده ها ، بلکه در میدان تصادمات ارتجاعی میان دسته های مختلف مرتجعین نیز پیوسته و به آسانی کنار زده می شود . این دموکراسی تا آن حدی که به " راستی " اعمال می شود فقط یک کارجدي می تواند انجام دهد و آن باز گذاشتن کامل درهای کشور برای ورود سرمایه های امپریالیستی یعنی غارت و چپاول آزادانه توسط آنها است که نام آن را " برقراری اقتصاد بازار آزاد " گذاشته اند .

دموکراسی ایکه برای افغانستان می یزند:

در اینجا لازم نیست در مورد آن دموکراسی ایکه در واقع برای کشور ما پخته اند و مردمان ما اینک مدت ها است که از دسترسی به این " نعمت " بر خوردار اند ، زیاد کمت نمائیم . اگر از دموکراسی تاجدار ظاهر خانی و جمهوریت شاهانه داود خانی یعنی استبداد اشرافی نیمه فنودالی - بورژوا کمپرادوری وابسته به سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها بگذریم ، به دموکراسی هفت ثوری و " مرحله تکاملی " آن یعنی دموکراسی قوای اشغالگر و تمامی جوانب جنایتکارانه و وحشیانه آن می رسیم که مردمان کشور بر خورداري از " نعمت " آن را با پرداختن خون بهای یک و نیم میلیون شهید ، صد ها هزار معیوب ، چندین میلیون آواره و خرابی وسیع کشور بدست آوردند. حال که دور ، دور ، " فیض بردن " از " برکات و فیوضات " دموکراسی اسلامی است ، خلق های افغانستان ، دموکراسی دارودسته های رهن ارتجاعی اسلامی برای چپاول ، غارت ، بی ناموسی ، قتل و... ودریک کلام دموکراسی ملوک الطوائفی احزاب اسلامی و قوماندان های جهادی را تجربه می نمایند . حاجت به توضیح نیست که این دموکراسی آن چنان کند و تعفنی می پراگند که حتی شامه پرورش دهندگان امپریالیست خود را که برای بزرگ شدن و به قدرت رسیدنش میلیاردها دالر مصرف نموده اند ، آزار می دهد .

اما آنچه امپریالیست ها - درچوکات " جنبش دموکراتیک جهانی " شان - می خواهند ، اصلاح و ترمیم این رژیم جنایت و وحشت است و نه سرنگونی و نابودی آن . ولی اوضاع افغانستان آنچنان پیچیده و درهم برهم و گرفتاری های امپریالیستها - چه در داخل کشور های شان و چه در سطح بین المللی - آنچنان زیاد است که آنها ، علیرغم سپری شدن تقریباً دو سال از وقوع فاجعه ضد انقلاب اسلامی ، تا حال نتوانسته اند راه حل میهنی را فرمول بندی نمایند. آنها به صورت عمده همچنان نظاره گر ویا درواقع هیزم کش جنگهای ارتجاعی جاری در افغانستان اند تا فرصت بیشتری برای فرمول بندی طرح های شان وکسب توانمندی برای تطبیق آنها بدست آورند . نوکران سره و ناسره را از هم سوا نمایند . درچنین حالتی افراد و یادسته های که یا همانند ده تنظیم اسلامی مقتدر بصورت بالفعل نوکران کمر بسته امپریالیزم اند و یا برای جنبش نوکری ای اعلام داوطلبی می نمایند، طرح های باصطلاح دموکراتیکی ارائه داده اند تا با تطبیق آنها " دموکراسی " برقرار گردیده و میدان پر آشوب فعلی به عرصه صلح و صفا و تحمل متقابل مبدل گردد . نکات مشترک و اساسی تمامی این طرح ها عبارتند از :

1- تنظیم های ارتجاعی اسلامی با هم نجنگند ، بلکه با مدارا و تحمل نسبت به همدیگر بصورت مشترک حکومت نمایند .

2- تنظیم های اسلامی رسمی باید به سایر نمایندگان و عناصر فیودالی و بورژوا کمپرادوری نیز حق شرکت در حاکمیت را بدهند ، تا نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور در مجموع حاکمیت مشترک و وسیع البنیاد داشته باشند و نه اینکه فقط بخشی از حاکمیت را در دست خود انحصار نمایند .

3- حاکمیت حق تنظیم های اسلامی ، قوماندان های جهادی ، متنفذین ، روحانیون ، بوروکرات ها و روشنفکران بورژوا کمپرادور و فیودال است . شرکت تمامی این ها و یا نمایندگان شان در هر جرگه و شورا ضروری است ، همانگونه که شرکت هیچ یک از نمایندگان زنان ، دهقانان ، کارگران و اقشار مختلف خرده بورژوازی در آنها ضرورتی ندارد و ممنوع است .

4- توطئه خانه مشترک امپریالیست ها یعنی " سازمان ملل متحد " و بویژه " شورای امنیت " آن - که همان ستاد مشترک امپریالیستها برای لشکر کشی به اطراف و اکناف جهان است - باید نقش اساسی در برقراری صلح و دموکراسی ارتجاعی در افغانستان ، ایفا نماید .

5 - تشخیص اسلامی افغانستان یعنی اسلامی بودن دولت آن غیر قابل سوال است . نیروها و شخصیت های ملی ، دموکراسی و انقلابی ضد ارتجاع و ضد امپریالیزم ، بویژه کمونیست های انقلابی ، حق بهره مند شدن از فیوضات و برکات این دموکراسی اسلامی را ندارند و فعالیت های شان - و چه بسا صرف موجودیت شان - در چوکات آن ممنوع و غیر قانونی است .

طراحان این دموکراسی توان و قدرت کافی برای اعمال تطبیق طرحات شان ندارند و از قرار معلوم قصد نیز ندارند که چنین توان و قدرتی بدست آورند . آنها تمام امیدها و ارزش های شان را به لشکر کشی امپریالیستها یعنی لشکر کشی " ملل متحد " بسته اند که تنظیم های " زورگو " را سرجای شان بنشانند و این فرصت را برای خسرات فراهم سازد که جاهای مناسب خود را در حاکمیت اشغال نمایند . به این ترتیب این باصطلاح دموکرات ها در وابستگی و مزدوری به بارگاه امپریالیستها اگرگستاخ تر و بی آرم تر از " شوراها " (ازهر قماش شان) نباشند ، حد اقل کمتری ای نیز از آنها نخواهند داشت . اما دنیا بسیار زیاد درهم و برهم است و افغانستان نیز بسیار خطرناک و پر آشوب ، و امپریالیست ها حاضر نیستند ارتشیان نازپرورده شان را در این جا به کشتن بدهند . در نتیجه حسرت دستیابی به قدرت در دل های ناقرار این " دموکرات ها " باقی خواهد ماند و طرحات " دموکراتیک " شان همچنان پادرها خواهد بود .

از آنجائیکه تنظیمه های اسلامی دارای نیرو های نظامی اند و نظریه توان و قدرت شان بر مناطق و محلات مختلف کشور حاکمیت دارند ، محتمل ترین شکل استقرار دموکراسی اسلامی

واحد در افغانستان ، دموکراسی تنظیم های جهادی به اضافه " جنبش ملی - اسلامی " رشید دوستم است ، یعنی دموکراسی ده تنظیم اسلامی . اگر این تنظیم ها با هم ننگند و بنا به قول بی قولی رئیس استخبارات ربانی مبارزات میان شانرا از عرصه نظامی به عرصه سیاسی ببرند ، متقاضیان دموکراسی ارتجاعی وسیع البنیاد نیز یقیناً راضی خواهند شد و اگر هم راضی نشوند کاری از دست شان ساخته نیست . در آنصورت اینها نیز " فعالیت های دموکراتیک " شانرا در قالب تنظیم های رسمی پیش خواهند برد ، کما اینکه هم اکنون نیز يك تعداد زیاد شان در داخل تنظیم های متذکره به خدمت گذاری مصروف اند .

ولی استقرار دموکراسی اسلامی واحد ده تنظیم نیز در افغانستان آنچنان با مشکلات عدیده مقابل است که تحقق آن بعید به نظر می رسد . بنا " جنبش دموکراتیک جهانی " امپریالیستها و مزدوران شان در افغانستان برای چند سال دیگر همچنان شکل جنگی خود را حفظ خواهد کرد و تحفه های " دموکراتیک " شان بصورت بالفعل همان هائی خواهند بود که هم اکنون عملاً وجود دارند .

بهر حال در این شکی وجود ندارد که در هر شکلی از استقرار دموکراسی ارتجاعی (دیکتاتوری ارتجاعی) ده تنظیم عملاً موجود در صحنه جنگی فعلی - بویژه نیرومند ترین آنها - همچنان نیروهای اصلی بازیگر در صحنه سیاست رسمی کشور باقی خواهند ماند ، مگر اینکه طی يك پروسه طولانی جنگ ارتجاعی فی ما بین شان آنچنان فرسوده و ناتوان شوند که از پا بیفتند و در عین حال در طی همین پروسه نیروهای ارتجاعی جانشین شکل گیری و توان یابی شانرا به قدر کافی پیش ببرند .

انتهی کمونیزم - " دموکرات " :

درین میان وضع و حالت آن افراد و دسته هایی که آشکارا برای دموکراسی ارتجاعی - حتی برای شکل لویه جرگه ای آن - هورا می کشند و کف می زنند ، ولی درخفا از دموکراسی انقلابی و از باور به دموکراسی نوین و دموکراسی پرولتاری (دیکتاتوری پرولتاریا) دم می زنند ، اسف بار ، تحقیر آمیز و خنده آور است .

جالب این است که اینان از رزمندگان حزب کمونیست افغانستان نیز می خواهند که لب فروبندند و مقاصد و نظریات شانرا پنهان نمایند ، زیرا که می پندارند طرح روشن و صریح این مقاصد و نظریات ، از يك جانب باعث خواهد شد جنبش ملی - دموکراتیک - که خود شانرا نیز در آن شامل می دانند - تحت ضربات و صدمات بزرگ قرار بگیرد و از جانب دیگر این افکار و نظریات " تند و تیز " مورد پذیرش جامعه قرار نمی گیرد .

به این ترتیب ، این حضرات لب و لباب دموکراسی مورد خواست شانرا بر ملا می ساند . دموکراسی اینان حق فعالیت سیاسی آزاد را برای حزب کمونیست و حق آزادی عقیده و بیان را برای کمونیست ها برسمیت نمی شناسد و خواهان سرکوب آنها است ، درست مثل مرتجعین حاکم و البته با استفاده از طرق و وسایل دیگری . البته این استفاده از طرق و وسایل دیگر ، ناشی از موقعیت سیاسی فعلی آنها است و الا در حالت قدرتمندی از سرکوب فهری نیز مضایقه نخواهند کرد . ما درین مورد دچار هیچگونه توهمی نیستیم ، زیرا تا حال نیز بعضی از عناصر شریر و خود فروخته آنها ، از جاسوسی و خبر چینی برای مرتجعین اسلامی حاکم در مورد حزب کمونیست افغانستان مضایقه نکرده اند . این عناصر شریر و خود فروخته که به راستی و یا به دروغ گذشته شعله ای دارند ، در حالت فعلی عملاً خادم و خدمتگار ارتجاع اند . در موارد بسیاری (موارد قریب به اتفاق) این خدمت گذاری و چاکری ، علیرغم هرگونه ظاهر سازی و نمایشی که در صحبت های خفیه به آن داده شود ، در اساس پوششی برای پیشبرد فعالیت های

سیاسی مخفی نه ، بلکه زمینه ای برای استفاده جوئی های شخصی است . این افراد وقتی می بینند که حزب کمونیست مقاصد ، نظریات و شعار مبارزاتی خود را روشن و صریح مطرح می نماید ، بچار بیم و هراس می شوند که مبادا بخاطر گذشته راست یا دروغین شان مورد بی اعتمادی ارتجاع قرار گیرند و منافع شانرا از دست بدهند و از آن بدتر مورد غضب و خشم ارتجاع قرار بگیرند . بناء با تمنا ویا فحش و دشنام از حزب می خواهند که سکوت نماید ویا اینکه نزد ارتجاع می دوند ودرتلاش برای منزله جلوه دادن شان از "گناه کبیره " حزبی بودن ، عملا برای ارتجاع جاسوسی می نمایند .

اما درمورد تحت ضربات و صدمات مهلك قرار گرفتن جنبش ملی - دموکراتیک کشور ، بایدبگوئیم که : نه حزب کمونیست ، بلکه آنهایی که با استفاده از عقب ماندگی سیاسی صفوف شان آنها را درست درزیر ساطور ارتجاع قرار می دهند ، ضربات و صدمات مهلك برجنبش ملی - دموکراتیک کشور وارد می نمایند .

اولا ، ازلحاظ سیاسی ،قرار دادن صفوف جنبش ملی - دموکراتیک کشور در زیر درفش باند های ارتجاعي به ذات خود ضربه و صدمه مهلك بر جنبش ملی - دموکراتیک وارد کردن است . جنبش ملی - دموکراتیک افغانستان در طول پانزده گذشته بقدر کافی ، این چنین صدمات و ضربات را متحمل گردیده است .

ثانیا ، حتی از لحاظ ضربات و صدمات فزیکي نیز ، تاریخ جنبش ملی - دموکراتیک کشور نشان می دهد که نه پافشاری بر روی اصول و طرح روشن مقاصد و نظریات ایدئولوژیک - سیاسی - که اتخاذ ضوابط و شیوه های فعالیت تشکیلاتی مناسب به خود را الزامی می سازد - بلکه راست روی و بی بندوباری سیاسی ودر نتیجه بی بندوباری تشکیلاتی ، زمینه ساز اصلی صدمات و ضربات وارده بوده است .

قتل عام سی نفر در حادثه سقوط طیاره ، نتیجه طرح شعارهای " تندوتیز " حزب کمونیست بود یا نتیجه به اصطلاح پوشش گرفتن در صفوف نیروهای ارتجاعي و تگ وپو در میان آنها ؟ درطول زمان طولانی ، از ثور 1357 ، آیا بی بندوباری تشکیلاتی ، کودتاگری ، جمهوری اسلامی خواهی و جبهه بازی متقلبانانه نبود که جوقه جوقه صفوف جنبش ملی - دموکراتیک کشور را ، و نیز خود خط گزاران را ، در زیر تیغ دشمنان قرارداد و قتل عام شان نمود؟

گذشته از این مسایل ، اصل مطلب این است که کدام طرح درست و اصولی است و کدام طرح غلط و غیر اصولی . فقط پس از روشن شدن این مطلب اصلی است که میتوان راه های جلوگیری از صدمات و ضربات مهلك و کشنده را مورد دقت و ارزیابی قرار داد و با استفاده از ضوابط و شیوه های عملکرد تشکیلاتی مناسب ، خطرات امنیتی را به حد اقل کاهش داد .

ماز کاهش خطرات امنیتی در يك سطح حد اقل صحبت می نمائیم ونه از رفع کامل این خطرات ، چون مطابق به يك ضرب المثل عامیانه ، " ناممکن است کسی که به جنگ می رود، هم شهید شود ، هم غازی وهم به سلامت به خانه بر گردد " . جانفشانی و قربانی دادن در امر سترگ پیشبرد مبارزه انقلابی بخاطر تحقق دموکراسی نوین ودموکراسی پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) يك امر لازمی و مورد قبول باید باشد . بدون آمادگی برای سر بازی ، کسی نمی تواند مبارز راه دموکراسی انقلابی باشد .

و اما درمورد داستان عدم پذیرش دموکراسی انقلابی توسط توده های کشور :

اولا ، این عدم پذیرش به خود حضرات تعلق می گیرد . بعضی ازینها آشکارا افسانه " نابودی کمونیزم در جهان " را زمزمه می نمایند . در سطور بعدی این نوشته ، کمی روی جوانب مختلف این افسانه مکتب خواهیم کرد . درین جا فعلا همین قدر می توان گفت که قبول این افسانه از جانب

این حضرات ، بدین مفهوم است که ایشان در عمق ضمیر شان ، شوروی زمان گرباچف را يك دولت سوسیالیستی می دانسته اند که نابودی آن را با نابودی کمونیسم یکی میگیرند .
 ثانیاً ، تجربه نشان می دهد که طرحات " تیزو تند " حزب کمونیست نسبت به طرحات " نرم و ملایم " حضرات ، هم اکنون زمینه های بیشتری در افغانستان و در میان مردمان افغانستان دارد .
 اینکه حزب کمونیست وجود دارد و پیوسته رشد و گسترش می یابد ، خود نشان دهنده زمینه های پذیرش " طرحات تیزوتند " در افغانستان می باشد . حزب مقاصد و نظریاتش را پیوسته و روشن و صریح مطرح می نماید و روی آنها محکم و قاطع ایستاده است . اما از جانب دیگر مطرح کنندگان " طرحات نرم و ملایم " در چه حالتی قرار دارند ؟

حزب کمونیست در موضع گیری رسمی علیه رژیم اسلامی مدتها تنها بود . بعد ها عده ای از حضرات " دموکرات " - فقط يك عده چون تعدادی هنوز سکوت را حفظ کرده اند - در زیر فشار واقعیت های سیاسی جامعه و باروبرو شدن با تقاضاهای مکرر حزب مبنی بر موضع گیری رسمی علیه رژیم اسلامی ، اینجا و آنجا سکوت را شکستند و کم کم لب به سخن گشودند . اما تقریباً در مجموع با بسم الله خوانی و مسلمان نمائی و به فراموشی سپردن شعار جدائی دین از دولت آغاز کردند . حالا پس از عمق یابی و گسترده گی فوق العاده جنایات باند های اسلامی و مورد نفرت شدید قرار گرفتن آنها از طرف توده ها ، بعضی ازین عناصر بسم الله خوانی و مسلمان نمائی را کم و بیش ، آنهم با ترس و لرز و با حالت آماده پذیرش مجدد موقف قبلی شان ، کنار گذاشته اند و شرمگینانه شعار " جدائی دین از دولت " را مطرح می نمایند ، اما از تکیه روی دموکراسی انقلابی هنوز فاصله زیادی دارند . کسانی از ایشان ، دیگر مداخله ستاد مشترک امپریالیستها (سازمان ملل متحد) را چیز امیدوارکننده ای نمی دانند و خوش بینی های بوالهوسانه اولیه شانرا درین مورد کنار گذاشته اند ، اما هنوز هم کاملاً قطع امید نکرده اند و روزنه هایی بسوی آن منبع امید شان بازگذاشته اند .

اینها ، علیرغم این موضع بدل کردن های بی سروصدا- که اطمینان و اعتماد در مورد مواضع اتخاذ شده جدید شانرا خدشه دار می سازد - تا هنوز نتوانسته اند صف بندی متحدی را ارائه نمایند و همچنان متشتت و پراکنده اند . اینان در نشرات خارج کشوری شعار صلح - صلح مطلق یا صلح غیر طبقاتی و به بیان روشنتر صلحی به نفع مرتجعین و امپریالیست ها - را بلند می نمایند ، اما در داخل کشور دستان شان در خون رنگ بوده و در جنایات جنگی مرتجعین اسلامی و متحدین تازه مسلمان شده شان (خلقی ها ، پرچمی های سابق و ملیشه های دوستم) شریک و همدستان اند ، زیرا که عملاً بخشی از نیروهای آنها را می سازند .

به این ترتیب کسانی از ما می خواهند " طرحات تیز و تند " مانرا کنار بگذاریم که " طرحات نرم و ملایم " خود شان نیز تا هنوز حتی برای خود شان روشن نیست . اینها از لحاظ سیاسی سردرگم و از لحاظ تشکیلاتی متشتت و متفرق و فاقد صف بندی مبارزاتی متحدانه اند .
 مارکس آموزش داده است که :

کمونیست ها عار دارند نظریات شان را پنهان نمایند .

حالا افراد سردرگم و متزلزلی از لحاظ مواضع سیاسی شان و متشتت از لحاظ صف بندی مبارزاتی شان ، از ما می خواهند که آن بی عاری را قبول نمائیم و نظریات مانرا پنهان داریم و یا در واقع آن را جمع نمائیم تا یکجا با حضرات " مبارزات دموکراتیک " را پیش ببریم .

مائوتسه دون در مقابله با چنین مطالباتی که در مورد حزب کمونیست چین مطرح می گردید ، گفت : بدون هدایت کمونیسم انقلاب دموکراتیک چین هرگز توفیق نخواهد یافت ، چه رسد به مرحله بعدی انقلاب . این است دلیل اینکه سرسختان بورژوازی با چنان فریاد های بلند " جمع کردن " کمونیسم را مطالبه می کنند . معذالک این " جمع کردن " در واقع غیر ممکن است ، زیرا به

محض این که جمع شود چین به انقیاد درخواهد آمد. کمونیزم برای دنیای امروز اختر رهنما است. برای چین امروزی نیز چنین است.

(درباره دموکراسی نوین)

امروز کدام نیروی غیر از حزب کمونیست افغانستان و متحدین آن، درفش دموکراسی انقلابی و مردمی در کشور را بلند نموده است؟ آیا مطالبه برای پائین کشیدن درفش حزب غیر از مطالبه برای کنار گذاشتن عمومی دموکراسی انقلابی و مردمی در افغانستان معنی دیگری می تواند داشته باشد؟ اگر این درفش پائین کشیده شود، چه چیزی از جنبش ملی - دموکراتیک به مفهوم حقیقی مردمی و انقلابی آن باقی می ماند؟ آیا در آن صورت "دموکرات" ها می متزلزل و دمدمی مزاجی که مردم بی سروصدا بسوی "چپ" و راست مواضع عوض می کنند، بسم الله خوانی و مسلمان نمائی شانرا تشدید خواهند کرد والتجا وتمنای شانرا به بارگاه "سازمان ملل متحد" متضرعانه تر خواهند کرد و یا اینکه خواست جدائی دین از دولت را تعمیق خواهند بخشید، خواهان دموکراسی انقلابی خواهند شد و مواضع روشن ضد امپریالیستی خواهند گرفت؟

ما را متهم می کنند که از همه می خواهیم نظریات حزب را مو به مو و تمام و کمال قبول نمایند و با هر فرد و نیروی که این چنین نکند، هیچ گونه همکاری، همسوئی و اتحاد مبارزاتی نخواهیم داشت. این دروغ است. ما کمونیست هستیم و ماتریالیستی و طبقاتی می اندیشیم. ما بخوبی می دانیم که قبول شدن مو به مو و تمام و کمال نظریات حزب از جانب همه نه تنها فعلا، بلکه بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و حتی بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز امر ناممکنی خواهد بود. حتی در جامعه کمونیستی وحدت ایدئولوژیک مو به مو و تمام و کمال میان تمامی افراد جامعه و جود نخواهد داشت، ولی البته اختلافات ایدئولوژیک دیگر انعکاسی از اختلافات انتا گونیستی طبقاتی نخواهد بود. بر علاوه قبول تمام نظریات و طرحات حزب، توان مبارزاتی و آمادگی های رزمی لازمه را ضرورت دارد و ما بخوبی می دانیم که کسان بسیاری فاقد اینها اند و بعضی ها فاقد توانمندی برای کسب این خصوصیات در آینده نیز. ازین جهت ما فقط از پیشروان انقلابی و لایق کمونیست بودن و کمونیست شدن می خواهیم که تمام نظریات حزب را قبول نمایند، یعنی به صفوف حزب بپیوندند و لذا نمی توانیم و حق نداریم که از هرکسی برای پیوستن به حزب دعوت نمائیم.

از جانب دیگر و در ارتباط با این مسئله، ما هر نوع همکاری، همسوئی و اتحاد مبارزاتی را با افراد و نیرو های دیگر مشروط به پذیرش تمامی نظریات ایدئولوژیک و سیاسی مان نمی نماییم. حزب کمونیست افغانستان در مورد مبارزه برای تشکیل جبهه متحد ملی جدی است، چون آنرا یکی از سه سلاح انقلاب می داند. روشن است که در جبهه متحد ملی غیر از پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی و احیانا بورژوازی ملی نیز شرکت دارند که در نتیجه از لحاظ شرکت نیروهای سیاسی در آن غیر از حزب کمونیست، نیروهای سیاسی سایر طبقات مردمی نیز شرکت خواهند کرد. البته برای ما واضح است که پایه و اساس این جبهه عبارت است از اتحاد کارگران و دهقانان و چنین اتحادی فقط پس از برپائی جنگ خلق و ایجاد پایگاه های انقلابی عملا می تواند بوجود آید، چون فقط آن وقت است که پایه و اساس حقیقی مطمئنی برای تشکیل جبهه متحد ملی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی فراهم خواهد شد. اما حتی قبل از آن و در مرحله تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ خلق نیز حزب کمونیست از اتحاد جبهوی با سایر نیروهای ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی صرف نظر نمی نماید. مرامنامه حزب کاملاً گویا و روشن مواضع حزب را درین مورد بیان می نماید:

علیرغم این حقایق حزب کمونیست افغانستان مکلف است حتی قبل از برپائی جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری های جبهوی

و فعالیت های مبارزاتی ائتلافی با نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در خدمت به فعالیت های تدارکی برپایی جنگ خلق فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ارتجاعی قرار داشته باشد. این همکاری های جبهوی و فعالیت های مبارزاتی مشترکی ائتلافی باید بر دویایه اصلی استوار باشد.

1- مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم، نیمه فئودالیزم، بورژوازی کمپرادور، شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی.

2 - قبول موجودیت تمامی نیروهای شامل در اتحاد و به رسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک - تشکیلاتی آنها - منجمله حزب کمونیست افغانستان - در سراسر دوره فعالیت مشترک.

(مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، ص 90 و 91)

به این ترتیب ما مکلفیم با تمام نیروها و حتی شخصیت های ضد امپریالیزم، ضد ارتجاع و ضد شوونیسم همکاری و اتحاد مبارزیت برقرار نماییم. ما با تسلیم طلبان ملی و طبقاتی و شوونیست های اصلاح ناپذیر نه تنها اتحاد مبارزاتی نمی خواهیم داشته باشیم، بلکه آنها را در طرف مقابل صفوف مبارزاتی مان محسوب می نماییم. اما هم کاری و اتحاد مبارزاتی در عین حال مشروط به قبول موجودیت و به رسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک - تشکیلاتی حزب کمونیست نیز هست، همانطوری که حزب مکلف است موجودیت و استقلال ایدئولوژیک - تشکیلاتی سایرین را نیز به رسمیت بشناسد.

کسانی که می خواهند کمونیسم مانرا کنار بگذاریم و حزب مانرا جمع نماییم، به نظر ما صاف روشن ضد کمونیست اند و در "دموکراسی" موردخواست شان جایی برای کمونیست ها و حزب کمونیست وجود ندارد. آیا توقع از ما برای همکاری و برقراری اتحاد مبارزاتی با چنین کسانی یاوه گوئی کوتاه فکرانه و کوردلانه نیست؟ مائوتسه دون در مقابل این چنین یاوه سرائی هائی گفت:

ما کمونیست ها هرگز افراد انقلابی را نمی رانیم. ما با کلیه طبقات و قشرها و تمام احزاب و سازمانهای سیاسی و شخصیت هایی که بخواهند تا پایان یا جاپان مبارزه کنند جبهه متحد را حفظ و همکاری طولانی خواهیم کرد. اما اگر کسانی بخواهند حزب کمونیست را کنار بزنند، این کار شدنی نیست، اگر کسانی بخواهند جبهه متحد را برهم زنند، این کار نیز شدنی نیست.

(درباره دموکراسی نوین)

در شرایط امروزی افغانستان می گوئیم که: ما کمونیست ها هرگز افراد انقلابی را نمی رانیم. ما با کلیه طبقات و قشرها و تمامی احزاب و سازمان های سیاسی و شخصیت هائی که بخواهند تا پایان علیه ارتجاع اسلامی حاکم و سلطه امپریالیستی بر کشور مبارزه نمایند، حاضرین جبهه متحد را ایجاد کرده و با حفظ آن همکاری طولانی نماییم. اما اگر کسانی بخواهند حزب کمونیست را کنار بزنند، این کار شدنی نیست، زیرا که حزب جدی ترین و مصمم ترین نیروی مبارزاتی انقلابی در کشور است. خواست کنار زدن حزب کمونیست افغانستان در شرایط امروزی کشور فقط یک معنی می تواند داشته باشد و آن عبارت است از تخریب مبارزاتی که باید برای تحقق اتحاد مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت های ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور به عمل آید و مقدم بر آن تخریب در مبارزات انقلابی در کل. این خواست، یک خواست ضد دموکراتیک است، یک خواست ملی است و یک خواست ضد انقلابی است.

حزب کمونیست افغانستان علیرغم خواست امپریالیست ها، مرتجعین و ضد کمونیست های قهار مبنی بر "جمع کردن" و "کنار گذاشتن" آن وجود دارد و استوار و ثابت قدم مبارزاتش را ادامه می دهد. این حزب در اثر یاوه سرائی های کوتاه فکرانه انتی کمونیست های "دموکرات" نیز کنار گذاشته نخواهد شد و در واقع غیر ممکن است که کنار گذاشته شود. حزب کمونیست در دشمنی ها و نیز در دوستی ها خود رک و راست، متین و ثابت قدم است. ما بنا به گفته مائوتسه دون:

درحالیکه دست رد به سینه خائنین به ملت و ضد کمونیست های علاج ناپذیر می زنیم ، هیچ دوستی را رها نخواهیم کرد .

(درباره دموکراسی نوین)

ادامه دارد

جنگ جاری

جنگ جاری در کابل و سمت شمال میان دو ائتلاف از نیروهای ارتجاعی اسلامی و متحدین " تازه مسلمان شده ای " شان ، چه از لحاظ ترکیب وصف بندی دوطرف و تاثیرات آن و چه از لحاظ نتایج خود جنگ ، تاثیرات بسیار مهمی بر سیر تحولات سیاسی کشور بجا گذاشته و فرصت ها و درعین حال مخاطرات بسیاری را فرا راه مبارزاتی انقلابی مردمان کشور قرار داده است . برای اینکه این دورنمای مساعد و درعین حال مخاطره آمیز را بخوبی ترسیم کرده باشیم ، لازم است در قدم اول روی چگونگی شکل گیری صف بندی ارتجاعی تازه جنگ جاری ، عوامل داخلی و خارجی و نیز نتایج آن ، از لحاظ عینی و ذهنی مکتب نماییم .

پروسه شکل گیری :

جریان ساخت و باخت گلب الدین حکمتیار با " خلقی ها " و " پرچمی ها " در زمان اقتدار حفیظ الله امین و از احمد شاه مسعود در زمان امضای پروتوکول آتش بس با قوای " شوروی " ، بطور آشکار تبارز نمود سایر تنظیم های اسلامی نیز مدتها قبل از اعلام " مشی مصالحه ملی " ارتباطی با خلقی ها و پرچمی ها داشته اند . مثلا سیاف با حفیظ الله امین و خاندان و دارودسته اش ، حضرت صبغت الله مجددی ، با سلیمان لایق و احزاب شیعه مذهب با پرچمی ها و خلقی هاداری نسب خانوادگی هزارگی و شیعی .

این جریانات با فراز و نشیب ادامه یافته و با اعلام " مشی مصالحه ملی " از سوی رژیم نجیب ، بیشتر از پیش عمیق گردیدند . حتی قبل از اعلام مشی مصالحه ملی رژیم نجیب ، یک تعداد از قوماندانان جهادی و نیروهای تحت قوماندان شان بنا به علل و عوامل گوناگونی ، چه بصورت علنی و چه بصورت مخفی ، به دولت دست نشانده " شوروی " پیوسته بودند . پس از اعلام " مشی مصالحه ملی " ، جریان ارتباط گیری و تماس و امضای پروتوکول با رژیم نجیب ، بویژه پس از خروج قوای " شوروی " از کشور ، وسیعا گسترش و عمق می یابد و به یک جریان تقریبا سراسری مبدل می گردد که از رهبری احزاب اسلامی تا فرماندهان و صفوف شانرا در بر می گیرد . اگر " شوروی " از هم نمی پاشید و بلوک تحت رهبری اش سقوط نمی کرد ، به یقین جریان تبانی و سازش میان دو جناح مرتجعین به قسمی پیش می رفت که احزاب اسلامی جناح تابع و فرعی آن را می ساختند . اما سقوط پیمان وارسا و فرو پاشی " شوروی " به سرعت جریان تبانی و سازش را معکوس ساخت و جناح رژیم مزدور سوسیال امپریالیست ها ، به سرعت به سوی موقعیت تابع رانده شدند .

فروپاشی سریع " شوروی " هم رژیم مزدور نجیب و هم تنظیم های اسلامی ارتجاعی را در یک موقعیت غیر مترقبه قرار داد و جریان تبانی و سازش بین آنها را در میان کشمکش جناح های رقیب به سرعت به پیش راند . در چنین حالتی طرح " سازمان ملل متحد " نتوانست به آن صورتی که فرمول بندی گردیده بود بصورت مکتب در عمل پیاده گردد . هم " خلقی ها " و " پرچمی ها " و هم تنظیم های اسلامی به سرعت عملا به آحاد متشکله گروهی ، قومی و محلی

خود تجزیه شدند. پس از فرار ناموفق نجیب و سقوط رژیم وی، جریان تباری و سازش در ولایات و در مرکز بصورت پراکنده و نامتجانس سریعاً شکل نهائی بخود گرفت. در همه جا احزاب اسلامی نقش درجه اول در قدرت احراز کردند و نیروهای مربوط به رژیم نجیب بصورت تابع درآمدند، به استثنای منطقه تحت کنترل " جنبش ملی - اسلامی " در سمت شمال که در آن نیروهای مربوط به رژیم سابق نقش درجه اول خود را حفظ کردند و نیروهای مربوط به تنظیم های اسلامی موقعیت تابع را اشغال نمودند.

از درون همین جریان پرهرج و مرج و نامنظم، دوجناح ائتلافی نیرومند که شکل گیری شانرا از سالهای قبل آغاز کرده بودند، آشکارا سربلند نمودند، یک جناح شامل شورای نظار، حزب وحدت، جنبش ملی - اسلامی دوستم و دسته ها و افراد غیر پشتون مزدوران " شوروی " سابق و جناح دیگر شامل حزب اسلامی حکمتیار و خلقی های پشتون نسب.

در ابتدای وقوع فاجعه 8 ثور - و به قول حزب اسلامی حکمتیار 5 ثور - ائتلاف حزب اسلامی و " خلقی ها " تنها ماند و در نتیجه نیروهایش در شهر کابل سرکوب گردیده و از شهر بیرون رانده شدند. اما در جناح دیگر، بلافاصله پس از اعلام حکومت اسلامی، کشمکش و نزاع میان نیروهای اصلی ائتلاف یعنی شورای نظار از یکطرف و حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " از قدرت دور ماند و در مورد حزب وحدت نیز توافقات پروتوکول ائتلاف رعایت نگردید. در نتیجه از همان ابتدای اعلام حکومت اسلامی در کابل، میان این جناح ائتلافی شکررنجی و آزردگی ایجاد شد.

تلاش صبغت الله مجددی برای شرکت حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " در قدرت موقعیت چندانی به دست نیاورد. پس از آنکه دوره ریاست ربانی شروع گردید، گرچه کم و بیش با حزب وحدت توافقاتی حاصل شد و حزب وحدت در دولت شامل گردید، اما نزاع و کشمکش میان شورای نظار و حزب وحدت - به ویژه از بابت درگیری های پیهم با نیروهای اتحاد سیاف - ادامه یافت و پیوسته تشدید گردید. اما " جنبش ملی - اسلامی " همچنان از راس قدرت دور نگه داشته شد و بعنوان یک تنظیم رسمی مورد شناسائی قرار نگرفت.

وقتی پس از خارج شدن عبدالصبور فرید از شهر کابل، این شهر مورد تهاجم نیروهای حزب اسلامی و موتلفین " خلقی " اش قرار گرفت، نیروهای " جنبش ملی - اسلامی " و حزب وحدت در پهلوی نیروهای شورای نظار و جمعیت علیه آنها جنگیدند. اما جریان تدارک و تدویر شورای اهل حل و عقد یک پارچگی ائتلاف مخالف گلب الدین را مورد ضربت جدی قرار داد و مشخصاً حزب وحدت را به طرف حزب اسلامی سوق داد. بر علاوه آن موقعی که مذاکرات اسلام آباد شروع گردید، نمایندگان " جنبش ملی - اسلامی " در پشت سالون مذاکرات باقی ماندند. و مستقیماً در مذاکرات شرکت داده نشدند و به حزب وحدت نیز نقش و اهمیت مورد دلخواهش داده نشد؛ البته بنابر توافق و احتمالاً بنابه اصرار و پافشاری ربانی و سیاف و موتلفین دیگر شان.

ازین موقع به بعد جریان نزدیکی میان حزب اسلامی و حزب وحدت و نیز حزب اسلامی و " جنبش ملی - اسلامی " متبازر می گردد. موقعی که در بحبوحه مذاکرات جلال آباد نیروهای حزب اسلامی مستقر در اطراف کابل مورد تهاجم نیرو های شورای نظار و متحدینش قرار می گیرد، حزب وحدت آشکاراً در پهلوی حزب اسلامی می ایستد و " جنبش ملی - اسلامی " نیز موقف بی طرفی اتخاذ می نماید. پس از مذاکرات جلال آباد، گلب الدین حکمتیار بعنوان صدراعظم طرح کابینه ای را می ریزد که در آن دو نفر از " جنبش ملی - اسلامی " نیز بعنوان وزیر شرکت دارند. این امر از حمایت حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " برخوردار می شود، اما مورد مخالفت ربانی و سیاف و نمایندگان یونس خالص قرار می گیرد و در نتیجه کنار گذاشته می شود.

بی نتیجه ماندن توافقات جلال آباد ، جریان نزدیکی میان حزب اسلامی ، جبهه نجات ملی ، حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " را مشخص تر می سازد .

صبغت الله مجددی در دوران اقتدار دوماهه اش مناسبات نزدیکی با حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " ایجاد نموده بود و آن مناسبات را ادامه داد . گلب الدین حکمتیار شخصا بعد از روگردانی دوستم از نجیب از وی قدردانی و پشتیبانی نمود و فقط پس از آنکه مشخص شد وی در پهلوی مسعود قرار گرفته است ، مخالفت های گلب الدین با او شروع گردید . بعد از آنکه در اثر تغییرات حاصله در درون صفوف ائتلاف طرف مقابل ، زمینه نزدیکی دوستم به طرف گلب الدین حکمتیار مساعد گردید ، وی به آغوش باز این نزدیکی را پذیرفت و تا آنجای بسوی اتحاد و همدستی با دوستم پیش رفت که ربانی و مسعود نتوانسته بودند تا آن حدود پیش بروند . البته باری در آن موقع که دوستم به کابل آمد و درارگ جای گرفت ، جنبش به نظر می رسید که ائتلاف مخالف گلب الدین جای مناسبی برای دوستم در میان خود حایل گردیده است . اما این گرایش در میان کشمکش های جناح های رقیب در درون جمعیت و نیز مخالفت سایرین مثل سیاف و همچنان باخطر حرکت مستقلانه دوستم مبنی بر مذاکرات با گلب الدین کنار زده شد .

اما در مورد مناسبات حزب اسلامی و حزب وحدت باید بگوئیم که قبل از ایجاد حزب وحدت ، مناسبات نزدیک میان بخش های معینی از سازمان نصر و حزب اسلامی حکمتیار وجود داشت و همین سوابق دوستی بعد از روگردان شدن مزاری از مسعود و ربانی ، زمینه نزدیکی حزب اسلامی و حزب وحدت فرا هم گردانید .

پس از آنکه نیروهای حزب اسلامی در کابل و اطراف آن و نیروهای " جنبش ملی - اسلامی " در سمت شمال از شرق و غرب (شیر خان بندر و قیصار ولایت فاریاب) و نیروهای حزب وحدت از سمت غرب هزاره جات مورد تهدید نیروهای متعلق به جناح ربانی قرار گرفتند ، شورای هماهنگی شکل گرفت و طرح وارد آوردن ضربت قاطع و ناگهانی بر اقتدار ربانی در کابل بصورت کودتا گونه ای روی دست گرفته شد . این حرکت کودتا گونه به خاطری که نتوانست ضربت ناگهانی بر اقتدار ربانی در کابل وارد آورد ، از شکل یک تهاجم زود فرجام خارج گردید و بصورت یک درگیری دوام دار درآمد که اینک مدت تقریبا سه ماه می شود که با شدت و خشونت و تلفات ویرانی های بی سابقه ای ادامه یافته است .

علل و عوامل :

الف - عوامل داخلی :

آنچه در جریان پروسه صف بندی و تجدید صف بندی های ارتجاعی در نقاط مختلف کشور در میان نیروهای گوناگون ارتجاعی حاکم ، نقش عمده بازی می نماید ، همانا سرشت ذاتی ملوک الطوائفی فیودالی است که در شرایط فعلی کشور مبتنی است بر حاکمیت فیودالی - نظامی تنظیم های مختلف و فرمانده های نظامی بسیار متحد در محلات و مناطق مختلف کشور . البته این مطلب بدین مفهوم نیست که عوامل دیگری از قبیل استفاده از احساسات ملیتی ملیت های مختلف توسط تنظیم ها و فرماندهان شان و سایر عوامل در این قضایا مداخله ندارند ، بلکه بدین مفهوم است که عوامل دیگر علیرغم هرگونه نقش بی اهمیت و یا با اهمیتی که داشته باشند ، نسبت به نقش سرشت ذاتی ملوک الطوائفی فیودالی در حالت تابع قرار دارد .

در ملوک الطوائفی فیودالی ، مسئله اصلی برای هر قدرت مند و صاحب اقتداری عبارت است از حفظ قدرت و اقتدار و نیروی محلی و منطقوی متعلق به خودش . ازین جهت هر آن نیروی فیودالی که خود را در موقعیت تامین حکومت مرکزی احساس نماید نسبت به قدرت های محلی و منطقوی

روحیه تهاجمی در پیش می‌گیرد و در واقع نمی‌تواند در پیش نگیرد. حال اگر دونیروی صاحب مدعا برای تامین حکومت مرکزی وجود داشته باشند، جریان مبارزه میان این دونیرو خود بصورت جریانی برای بقا و دوام ملوک الطوایفی در می‌آید. به این صورت که نیروهای کوچک، گاهی در همراهی با این نیرو و زمانی دیگری با آن نیرو و برای حفظ نیرو و اقتدار محلی و منطقوی شان می‌کوشند. در طول دوران بعد از سلطنت تیمورشان زمان اقتدار عبدالرحمن، قدرت مندان محلی و منطقوی با این چنین بازي اي با مدعیان مختلف تاج و تخت کابل، اقتدار ونیروی محلی و منطقوی شان را حفظ می‌نمودند. فقط پس از آنکه حریفی در مقابل عبدالرحمن باقی نماند، و نتوانست قدرت مندان محلی و منطقوی مختلف را سرکوب و قلع و قمع نموده و حکومت مرکزی را به نفع استیلاي انگلیس تامین نماید.

در شرایط فعلی کشور که دونیروی فیودالی صاحب مدعا برای تامین حکومت مرکزی وجود دارد و در طی دو سال گذشته هیچ يك از آنها نتوانسته دیگری را کاملاً از صحنه براند، تلاش متقابلاً متضاد شان برای چنگ انداختن به سلطه و اقتدار حکومت مرکزی خود بصورت عاملی برای بقا و دوام ملوک الطوایفی در آمده است. در واقع تا یکی از این دونیروی صاحب مدعا یا کاملاً کنار زده نشود و یا بقدر کافی تضعیف نگردند، جنگ‌ها و درگیری‌های ارتجاعي فعلی دوام خواهد آورد. اما نیروهای دیگر که بروز چنین وضعیتی را برای شان مهلك و نابود کننده می‌بینند به شدت می‌کوشند تا از آن جلوگیری نمایند.

در ابتدای وقوع فاجعه ثور 1371، حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار هوای یکی تازی و تامین حکومت مرکزی به تنهایی را در سر داشت. از آنجایی که این هوا و هوس منافع سایر ملوک الطوایف را مورد تهدید قرار می‌داد، دیگران همه علیه آن اتحاد کردند. هر چند در ابتدا سیاف و خالص در این اتحاد کم و بیش متزلزل بودند اما بهر حال عمدتاً در صف مقابل گلب الدین ایستادند. بعد از آنکه نیروهای حزب اسلامی از کابل رانده شدند و در عین حال جناح ربانی موقعیت خود را کم و بیش براریکه قدرت مستحکم ساخت، حزب اسلامی مجبور گردید تا با اعزام عبدالصبور فرید به داخل شهر کابل موقتاً موقعیت درجه دوم را در قدرت قبول نماید و البته با این امید که از آن طریق برای احراز مقام درجه اول در قدرت بکوشد. اما پس از آنکه دید در چوکات انحصار طلبی جمعیت - که در این مرحله تحت لفافه مقابل با انحصار طلبی حزب اسلامی پیش می‌رفت - فقط می‌تواند نقش کامل تابع بازي نماید، از خیر صدراعظمی عبدالصبور گذشت و شهر کابل را مورد حمله قرار داد. در این موقع هنوز هم کابوس انحصار طلبی حزب اسلامی سنگین بود و لذا باز هم تقریباً تمامی ملوک دیگر طوایف علیه آن قرار گرفتند.

شکست حمله نظامی حزب اسلامی بر کابل، توأم با يك سلسله شکست‌های نظامی دیگر در نقاط مختلف کشور، همان طوریکه حزب اسلامی را از موقعیت بالفعل انحصار طلبی قدرت دور کرد، جمعیت اسلامی را در همان موقعیت قرار داد. ازین پس سیر خروج حزب اسلامی از انزوا و صف بندی جدید علیه جناح ربانی آغاز می‌گردد و موازی با تشدید انحصار طلبی آن جناح پیش می‌رود. البته این صف بندی علیه جناح ربانی بصورت يك صف بندی عمومی تمامی تنظیم‌ها - آنگونه که ابتدا علیه حزب اسلامی بوجود آمده بود - ایجاد نگردید، بلکه فقط عده‌ای از متحدین روزهای ثور 1371 جمعیت اسلامی در پهلوی حزب اسلامی قرار گرفتند. ناگفته روشن است که این صف بندی نیز فقط در محدوده شهر کابل و اطراف آن بوجود آمد و نه در سطح تمامی کشور.

سیر تحول اوضاع قسمی پیشرفت که غیر از جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، حزب وحدت، " جنبش ملی - اسلامی " و اتحاد سیاف که در کابل و اطراف آن نیروهای قوی‌ای داشتند - و دارند - سایر تنظیم‌ها تاثیر گذاری شان را بر سیر حوادث کابل از دست دادند و نیروهای مربوطه شان بر محلات و مناطق مختلف کشور در ائتلاف‌های محلی ویا ولایتی استقرار یافتند ویا از آن‌ها

بیرون باقی ما نندند. این ها اکثرا بخاطر استفاده از امکانات دولتی در يك نوع ارتباط سست و کجدار و مریز با جناح ربانی قرار گرفتند، ارتباط نشانه های همسوئی و هم جهتی نظامی بسیار ضعیف در آن دیده می شود.

از میان تمامی تنظیم ها فقط جمعیت اسلامی و حزب اسلامی در موقعیت دعوا برای رهبری و تامین قدرت سراسری قرار دارد و لذا هر يك در راس يك ائتلاف بزرگ قرار گرفته اند.

موقعیت حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " قسمی است که با هر نیروی که در موقف برتر و درجه اول قرار گیرد، کشمکش و نزاع جدی خواهند داشت و طرف دیگر آن نیرو را خواهند گرفت. حزب وحدت که خواهان منطقه ویژه ای برای به اجرا گذاشتن و تطبیق فقه جعفری یعنی حکومت آخوند های شیعه است، منطقه هزاره جات را بعنوان منطقه ویژه حکومت و قدرت خود تلقی می نماید و همچنان محلات شیعه نشین در خارج از هزاره جات به شمول محلات شیعه نشین شهر کابل را نیز چنین محسوب می نماید. محلات شیعه نشین شهر کابل از لحاظ تاثیر گذاری حزب وحدت روی حوادث شهر کابل و چگونگی شرکت و میزان قدرت این حزب در حکومت مرکزی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. هزاره جات در شرایط فعلی کشور از اهمیت استراتژیک بسیار ناچیزی برخوردار است و حزب وحدت با تکیه بر آن نمی تواند روی حوادث شهر کابل و مسایل قدرت مرکزی تاثیر گذاری چندانی داشته باشد. به همین جهت داشتن منطقه ویژه تحت تصرف در شهر کابل برای حزب وحدت از اهمیت بسیار جدی ای برخوردار است.

برای " جنبش ملی - اسلامی " که یگانه بخش متشکل و دارای نیروی نظامی و منطقه ای مستقل از میان تمامی بخش های از بقایای " حزب دموکراتیک خلق " و " حزب وطن " سابقه است، دومسئله از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. یکی اینکه چند ولایت سمت شمال را بعنوان منطقه ویژه خود داشته باشد و دیگر اینکه در قدرت مرکزی شریک شود و یا بعبارت دیگر بعنوان يك حزب رسمی توسط تنظیم های اسلامی به رسمیت شناخته شود. خواست دومی با تکیه بر سمت شمال بعنوان منطقه دارای اهمیت استراتژیک و نیز تکیه بر نیروهای نظامی موجود " جنبش ملی - اسلامی " در کابل پیش برده می شود. اما منطقه ویژه برای این نیرو، بعنوان يك منطقه امن برای بقایای رژیم سابق، نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. بر علاوه خود منطقه دارای اهمیت اقتصادی مهمی نیز در سطح کل کشور می باشد. همچنان از لحاظ اینکه در صورت امکان و ضرورت (امکان و ضرورت دست اندرکاران خود " جنبش ملی - اسلامی " و دست های پشت سر آن) با تکیه بر آن، کار تجزیه طلبی رسمی پیش برده شود، نیز دارای اهمیت می باشد.

بنا به دلایل فوق موقعی که جمعیت اسلامی در موقعیت درجه اول در میان تنظیم های اسلامی قرار گرفت بر علاوه بر حزب اسلامی - که بر سر رهبری دولت با جمعیت اسلامی در کشمکش و نزاع قرار دارد - با حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " نیز نمی توانست در نیفتد. البته شاید جمعیت و شورای نظار فکر می کردند که امکان همسوئی و اتحاد میان این نیروها بنا به دلایل ایدئولوژیک، سیاسی و منطقی متعددی ممکن نخواهد بود. بر علاوه جمعیت اسلامی و متحدینش تلاش می کردند که با هر يك از این نیروها در مناطق و جبهات جداگانه، بصورت علیحده، علیحده طرف شوند و دو نیروی دیگر را دورنگهدارند؛ مثلا در غرب کابل تنها با حزب وحدت در شرق و جنوب کابل و نیز در کاپیسا و سروبی تنها با حزب اسلامی و در ولایت قندوز و ولایت فاریاب تنها با " جنبش ملی - اسلامی " .

باین صورت حزب اسلامی در کاپیسا، سروبی و مناطق شرق و جنوب شهر کابل، حزب وحدت در مناطق غرب و جنوب غرب شهر کابل و نیز در سمت غرب هزاره جات و " جنبش ملی - اسلامی " در سمت شمال از شرق و غرب یعنی از ولایت قندوز و ولایت فاریاب مورد تهدید قرار گرفتند. در واقع اگر کار نیروهای حزب اسلامی در شرق و جنوب شهر کابل می توانست يك

طرفه شود ، نیروهای " جنبش ملی - اسلامی " و نیروهای حزب وحدت در مجموع و بویژه در کابل در موقعیت بسیار تهدید کننده قرار می گرفتند . لذا حزب اسلامی ، حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " در موقعیتی قرار گرفتند که یا نابودی نیروها و از دست رفتن مناطق شان را در درگیری های جداگانه ، با جمعیت اسلامی و متحدینش می پذیرفتند یا اینکه آشکارا با هم نزدیک شده و در صدد وارد آوردن ضربت کاری بر دولت ربانی می برآمدند و طبیعتاً تمامی اینها شق دوم را برگزیدند . در این جا ذکر این نکته لازم است که حزب وحدت در جنگ کابل و نیز در درگیری های سمت شمال عملاً شامل است و ظاهر سازی های مبنی بر بی طرفی در جنگ کابل - علیرغم شرکت در شورای هماهنگی فقط بخاطر رعایت مسایل مربوط به جناح بندی های درونی حزب وحدت و جلوگیری از تشدید بیشتر آن صورت می گیرد . البته ائتلاف طرف مقابل نیز بخاطری که جناح مخالف مزاری در حزب وحدت را کاملاً در موقعیت نامساعد قرار ندهد و احياناً از خود دور ننماید و نیز بخاطر مقاصد تبلیغاتی ، و تظاهر به قبولی این ظاهر سازی می نماید .

در این میان جبهه نجات ملی صبغت الله مجددی در وضعیت و حالت ویژه ای قرار دارد . در واقع می توان گفت که نیروهای نظامی متعلق به این تنظیم و مناطق آنها ، کوچک و بی اهمیت و قابل اغماض اند . ازین جهت این تنظیم ورهبر آن مدام منافع خود را در نفاق میان تنظیم های نیرومند جستجو می نماید و لذا فعلاً خواهان سلطه بلامنازع جمعیت اسلامی نمی باشد ، زیرا که در آن صورت تمامی چانس های خود را از دست خواهد داد . نفاق باید دوام یابد تا این تنظیم امیدوار باشد که چیزی بدستش خواهد افتاد .

ب - علل و عوامل خارجی :

در این امر هیچ جای شکی وجود ندارد که مداخلات مستقیم و غیرمستقیم امپریالیست ها و مرتجعین خارجی در امور افغانستان ، یکی از عوامل اصلی موجودیت و دوام جنگ های ارتجاعی در کشور محسوب می شود در این جان منظور بررسی و تحلیل همه جانبه همه این مداخلات نیست ، بلکه می خواهیم صرفاً عوامل خارجی مهمی را که در صف بندی و جنگ فعلی نقش دارند نشان دهیم .

یک جناح ارتش پاکستان هنوز هم پشت سر حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار ایستاده است و نمی تواند برای نجات این حزب از تهلکه نکوشد .

رژیم ایران علیرغم هرگونه جناح بندی درونی خود و جناح بندی درونی حزب وحدت ، از موجودیت ، نقش مهم سیاسی و نظامی سراسری و حاکمیت منطوقی این حزب در مناطق شیعه نشین کشور ، حمایت می نماید و خواهان ضربت خوردنش نمی باشد .

رژیم های حاکم بر ازبکستان و تاجیکستان که سردمداران شان همان رویونیست های شوروی سابق اند ، مناسبات نزدیکی با " جنبش ملی - اسلامی " دارند و دولت ازبکستان که امکاناتی نیز در اختیار دارند ، از لحاظ نظامی و تبلیغاتی نیز دوستم را حمایت می نمایند . این رژیم ها در واقع مجموع رژیم های حاکم بر جمهوری آسیای میانه و نیز آذربایجان خواهان این هستند که " جنبش ملی - اسلامی " در سمت شمال افغانستان بعنوان سپر بلا برای آنها از شربنیان گرایبی اسلامی ، نه تنها موجودیت بلکه قدرت و اقتدار کافی نیز داشته باشند . ارتش روسیه ، بویژه نیروهای از آن که در تاجیکستان و سایر نقاط آسیای میانه مستقراند ، نیز خواهان این هست که بنیان گرایان اسلامی را به وسیله " جنبش ملی - اسلامی " از مرزهای جنوبی تاجیکستان ، ازبکستان و ترکمنستان دورنگهدارد . بناء نه تنها طرفدار موجودیت و حفظ منطقه ویژه آن بلکه طرفدار اقتدار بیشتر و گسترش زیاد تر منطقه اش نیز می باشد .

تحولات روسیه و همسوئی فاشیست ها و رویزیونیست ها علیه یلتسین در آن کشور ، انعکاس خود را در افغانستان بصورت هماهنگی میان حزب اسلامی و " جنبش ملی - اسلامی " و یک تعداد از خفگی ها و پرچمی های سابق ، تبارز می دهد .

ارتباط و دوستی " جنبش ملی - اسلامی " وسایر مزدوران " شوروی " سابق ، با سردمداران حاکم در جمهوری های تاجیکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان و نیز آذربایجان و همچنان رویزیونیست های روسیه ، یک مسئله آشکار و روشن است . اما موقعیت حزب اسلامی حکمتیار در رابطه با فاشیست ها و نیز سردمداران جمهوری های آسیایی شوروی سابق کمی پیچیده است و لذا لازم است چند نکته ای درمورد آن بیان نمایم .

حزب اسلامی حکمتیار از سالهای زیادی به اینطرف با فاشیست های آلمانی و ترکی مرآوده و دوستی نزدیکی دارد . یقینا با توجه به " بی التفاتی " غرب نسبت به اخوان افراطی ، بعد از فروپاشی " شوروی " ، و نیز ارتباط نزدیک جناح یلتسین بر روسیه ، با ربانی و دارودسته اش ، می توان این نکته را منطقی مورد پذیرش قرار داد که این حزب به نیرومند شدن بیشتر و تصرف قدرت توسط فاشیست ها در روسیه امید بسته است . البته حزب اسلامی استعداد این را دارد که در صورت مخاطره آمیز شدن وضعیت روسیه برای غرب - بویژه آمریکا - یک بار دیگر بصورت یک آلت دست جدی علیه روس ها بکار گرفته شود . اما موقعیت بالفعل کنونی این حزب طور دیگری است . حزب اسلامی هم اکنون رابطه نزدیکی با رژیم ازبکستان و رابطه نزدیک تری از آن با رژیم آذربایجان ایجاد نموده است . از خزان سال گذشته به اینطرف جنگجویان اجیر وابسته به حزب اسلامی منظمآ به آذربایجان اعزام می شوند . مدت اصلی خدمت این جنگجویان چهار ماه است که افراد پیاده نظام در بدل هر ماه خدمت مبلغ (160) دالر و افراد توپچی و قوای زره دار مبلغ بیشتری دریافت می نمایند . بعد از اختتام مدت اصلی خدمت ، این اجیران می توانند دو باره برگردند و یا با بدست آوردن امتیازات بیشتری در آذربایجان باقی بمانند . تا حال تعداد زیادی از این اجیران کشته شده اند و جنازه های بعضی از آنها برگردانده شده اند .

گرایشات پان ترکیستی در آسیای میانه ، قفقاز و ترکیه ، ایجاد و استحکام محور ایران ، افغانستان و تاجیکستان بر مبنای پان ایرانیزم با تکیه بر زبان مشترک - راکه موجودیت تاجیکها در راس قدرت در افغانستان احتمال تحقق آن را بیشتر می سازد ، به نفع خود نمی بیند . پان ترکیزم از لحاظ تاریخی نیز با شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در افغانستان نزدیک داشته است . ازین جهت پان ترکیست ها ، گلب الدین را - و در واقع شوونیزم های پشتون را - در راس حاکمیت افغانستان بیشتر می پسندند تا برهان الدین ربانی و دارودسته ویرا که بهر حال تاجیک ها در آن حاکم اند و شوونیزم نوپای تاجیک را نمایندگی می کنند .

در طرف دیگر جمعیت - علیرغم اینکه سیاف را در پهلوی خود دارد - از اخوان افراطی عرب فاصله گرفته و حتی با رژیم هائی چون رژیم مصر نزدیک شده برای جلب حمایت غرب نمایشات به اصطلاح اعتدال پسندانه - و البته آنهم در چوکات اخوانی گری - از خود نشان داد و روابطش را با جناح یلتسین در روسیه نزدیک ساخت و نیز در صدد ایجاد مناسبات نزدیکی با حکومت بی نظیر بوتو در پاکستان برآمد . در جو ایجاد شده ناشی از نتایج انتخابات روسیه ، دارودسته جناح ربانی بخاطر خوشی خاطر غرب و نیز جناح یلتسین در خود روسیه ، با نزدیک شدن 6 جدی 1372 تبلیغات علیه با اصطلاح کمونیست ها را - که منظور از آن " شوروی " سابق و مزدوران شان در افغانستان بود - تشدید بخشید .

مجموعه این علل و عوامل متضاد و متناقض و متداخل در هم توأم با یکسلسله عوامل دیگر ، منجمله موقف غیر فعال امریکادر قبال مسایل افغانستان که نتیجه عملی آن دوام جنگ و کشمکش میان نیروهای ارتجاعی مختلف در کشور است ، همه دست در دست همدیگر داده

وبرزمینه علل و عوامل داخلی و خارجی بر روی هم ، صف بندی ارتجاعی جدید و جنگ کنونی را بوجود آوردند .

طبیعی است که همان علل و عوامل داخلی و خارجی ای که باعث صف بندی ارتجاعی و جنگ موجود شده اند ، خود نشان می دهند که این تازه ترین صف بندی میان مرتجعین نیز همانند صف بندی های قبلی شان بقا و دوام دیرپائی نخواهد داشت . برعکس با پیدایش تغییرات و تحولات معین داخلی و خارجی و نیز تغییرات در درون خود نیروهای ارتجاعی کشور و موقعیت های شان ، دوباره متحول خواهد گردید.

نتایج و تأثیرات :

در نتیجه صف بندی تازه ، بروز و دوام جنگ جاری ، بر مجموع حاکمیت ارتجاع از جهات متعدد ضربات و صدمات بزرگی وارد آمد .

از لحاظ سیاسی :

حزب اسلامی حکمتیار ، علیرغم اینکه ساخت و باختش با دارودسته " تنی " آشکار بود ، بر مخالفت نمائی های ضد سازش و تبانی با " خلقی ها " و پرچمی های سابق سخت می نازید . اکنون با قبول رسمی " جنبش ملی - اسلامی " به عنوان یک جناح شامل در " شورای هماهنگی " و مراوده و دوستی با سردمداران ازبکستان و بویژه سردمداران آذربایجان ، آن مخالفت نمائی های حزب اسلامی نه تنها تأثیر خود را از دست داده ، بلکه به پیمانہ زیادی دیگر ابراز نیز نمی گردد . از جانب دیگر جناح ربانی نیز علیرغم اعلام جهاد علیه " جنبش ملی - اسلامی " کسانی مثل جنرال بابه جان و بقایای دارودسته جنرال مومن را در پهلوی خود دارد . اعلان جهاد از سوی ربانی فقط توانست به بی آبرویی بیشتر و جدی تر ربانی و شرکایش در میان مردم تمام شود ، کما اینکه نشان داد این باند نیز برخلاف ظاهر سازی های بسیاری ، اخوانی متعصب و تنگ نظر است .

عده زیادی از مردوران " شوروی " سابق بشمول " جنبش ملی - اسلامی " خود شان را قهرمان مبارزه با اخوان افراطی قلمداد می کردند . اتحاد آنها با گلبدین نشان داد که ادعای مذکور یک ادعای دروغین بوده و آنها بخاطر تأمین منافع ارتجاعی خود شان و اربابان خارجی شان ، می توانند با اخوان افراطی ای چون حزب اسلامی گلب الدین نیز متحد و همدستان شوند . ناسیونالیسم ارتجاعی ای که مسعود و دوستم و مزاری ادعای آنرا داشته و دارند ، در اثر صف بندی تازه و جنگ جاری ، سخت بی حیثیت گردیده است . جنگ جاری نشان داد که هیچ یکی از اینان نه در صدد سرنگونی کامل شوونیزم پشتون است و نه هم در صددا ایجاد صف واحد مبارزاتی علیه این شوونیزم و بطریق اولی نه تأمین کننده منافع ملی ملت های که منسوب به آنهاست . جنگ جاری نشان داد که تبلیغات ناسیونالیستی این مرتجعین فقط وقف ارزش بسیجی برای گوشت دم توپ ساختن فرزندان ملت های تاجیک و ازبک و هزاره را برای اهداف ارتجاعی شان دارد و نه چیز بیشتری از آن . از طرف دیگر ، برای مدتی ، گرایشات شوونستی در میان پشتون ها ، پشت سر گلب الدین ایستاده شده بود . اما پس از تشکیل " شورای هماهنگی " با حزب وحدت و " جنبش ملی - اسلامی " ، دیگر گلب الدین نیز از آن حیثیت ملی شوونستی سابق در نزد پشتون ها برخوردار نمی باشد .

خلاصه ، جنگ جاری مرتجعین حاکم را نزد توده های مردم بیشتر از پیش مفتضح ساخت و ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی آنها را بصورت آشکار و روشنی نشان داد . جنگ جاری به پیمانہ باز هم بیشتری سرشت اسلام بازی و تقدس نمائی باند های ارتجاعی را بر ملا ساخت و

نشان داد که نظام اینان نه تنها هیچ چیزی برای بهروزی کشور و مردمان کشور در بر ندارد، بلکه يك وحشت، بربریت، ددمنشی، غارت، بی ناموسی، شرارت و کشتار مجسم است و فقط به درد سرنگون کردن و منفجر ساختن می خورد.

از لحاظ نظامی:

در جریان جنگ جاری، صدمات و خسارات بزرگی به نیروهای جمعیت اسلامی، "جنبش ملی-اسلامی" و نیز حزب اسلامی وارد آمده است. نیروهای جمعیت اسلامی در ولایات فاریاب، جوزجان، سرپل، بلخ و سمنگان تقریباً در مجموع پاکسازی و خلع سلاح شدند. تخمین زده می شود که تعداد این نیروها 15-20 هزار نفر بوده اند. تلفات و صدمات وارده در جنگ های کابل نیز سنگین بوده است. نیروهای "جنبش ملی-اسلامی" در جنگ های کابل هزاران نفر تلفات و تعداد زیادی اسیر دادند و در جنگ های قندوز و نهرین بغلان نیز تلفات بزرگی متحمل شدند. در اثر جنگ جاری افسانه قابلیت جنگی عالی ملیشه های دوستم شدیداً ضربه خورد و روحیه جنگی خود آنها نیز پائین آمد. همچنان معلوم گردید که لاف و گزاف های پرطمطراق تورن اسماعیل نیز چندان پایه و اساسی ندارد و وی نیز برخلاف تبلیغات زیادی که برایش می شود، دارای نیروهای نظامی زبده و کارا نمی باشد. نیروهای حزب اسلامی نیز در جنگ های کابل تلفات و خسارات شدیدی را متحمل گردیده است. جنگ جاری سیر نزولی روحیه باختگی نظامی نیروهای حزب اسلامی را - که علاوه بر تلفات و صدمات نظامی، از موقف سیاسی ضعیف و بی ثبات فعلی حزب اسلامی نیز آب می خورد - نه تنها متوقف نساخته است، بلکه آنرا تشدید نیز بخشیده است. باین ترتیب جنگ جاری باعث شده که باندهای ارتجاعی و در مجموع حاکمیت ارتجاع، از لحاظ نظامی متحمل تلفات و خسارات جدی و شدیدی گردیده و بیشتر از پیش تضعیف گردند.

تشتت و تفرقه بیشتر در میان مرتجعین:

صف بندی جدید و جنگ جاری، تشتت و تفرقه میان نیروهای ارتجاعی را تشدید نموده و بر پراکندگی درونی آنها بیشتر از پیش افزوده است. يك تعداد از جمعیتی ها در صف بندی جدید، پهلوی دوستم ایستاده اند و اعلان جهاد ربانی را تأیید نمی نمایند. علاوه بر جناح تورن اسماعیل بیشتر از پیش بر اقدامات مستقلانه خود افزوده است که ارائه طرح صلحی از جانب جناح وی، نشانه ای از این افزایش، استقلال طلبی اش می باشد. اتحاد سیاف مخالف اخوانی هائی را علیه ائتلاف گذشته جمعیت با دوستم - که خود نیز در آن شامل بود - براه انداخته است که نشانه کم و بیش عمیق شدن فاصله میان جمعیت و اتحاد سیاف است. حزب اسلامی به دوجناح گلب الدین و قاضی امین وقاد تقسیم گردیده است. جناح قاضی امین وقاد با شورای هماهنگی مخالف است و علناً علیه اتحاد با دوستم قرار گرفته است. علاوه بر عده زیادی از نیروهای حزب اسلامی بعد از اتحاد گلب الدین با دوستم، دلسرد و مایوس گردیده و بسوی گوشه گیری و انزوا گردیده است.

حزب وحدت به دوجناح مزاری و اکبری تقسیم گردیده است. جناح اکبری که با مسعود سروسری دارد مخالف ائتلاف با گلب الدین است و از سوی جناح های در درون رژیم ایران نیز حمایت می شود. نزاع و کشمکش میان این دوجناح در نقاط معینی از هزاره جات به درگیری و زدو خورد نظامی نیز کشیده است. "جنبش ملی-اسلامی" جنرال مومن را از دست داده است. گفته می شود که قتل جنرال مومن و چند تن دیگر همراه وی، نه در اثر يك تصادم تصادفی، بلکه در اثر يك

نقشه طرح شده توسط دوستم ، صورت گرفته است . نیروهای تحت فرمان جنرال مومن قسما از هم پاشیده و بعضا هم به شوراي نظار - مثلا درخجان - تسليم شدند .

نتایج و تاثیرات روي اهالي کابل :

از میان مجموع جنگ های ارتجاعي ايکه از ثور 1371 تاحال در کشور اتفاق افتاده ، جنگ جاري ، خونبار ترين و ويران کننده ترين آنها محسوب مي گردد . طبق يك سنجش تقريبي شايع درمیان مردم ، اين جنگ تا حال مجموعا بيست هزار نفر تلفات بر اهالي کابل وارد ساخت و نيم ميليون نفر از آنها را آواره نموده است . علاوه بر بخش وسيعي از شهر که از شمال به جنوب کارته وزير اکبرخان تا بالاحصار و از شرق به غرب قلعه زمان خان و آخر کارته نو تا دهمزنگ را در بر مي گيرد ، بر اثر اين جنگ کاملا با خاک يکسان گرديده است . مصائب و بدبختي های که اين جنگ بر مردم کابل وارد نموده باعث گرديده که باندهاي ارتجاعي حاکم بيشتر از بيش و به شدت نزد آنها مورد تنفر و انزجار قرار گيرد .

نتایج بين المللي :

صف بندي جديد مرتجعين و جنگ جاري میان شان باعث شده که سردمداران مرتجع حاکم بر کشور و باند های جنایت کار تحت رهبري شان بيشتر از بيش در سطح بين المللي - بويژه در نزد افکار عامه کشور های مختلف مفتضح و رسوا شوند . تا جاي که مربوط به " سازمان ملل متحد" مي شود ، جنگ جاري باعث گرديده که پاي اين سازمان مستقيما به قضايای افغانستان کشانده شود که سفر اخير هيئت اين سازمان ب داخل کشور نمونه ازان است . اما اين مداخله تا حال در حدود سياسي صرف باقي مانده و ازان فراتر نرفته است . " سازمان ملل متحد " در حال حاضر بالا تر از اعزام هيئت به افغانستان و مذاکره با جناح های مختلف کار ديگري نمي تواند انجام دهد ، تا آنجاي که تا حال حتي طرح مشخصي نیز در دست ندارد . البته همين مذاکرات پايه های را براي مداخلات جدي تر آینده خواهد ريخت و در صورت مساعد شدن اوضاع در داخل کشور و نیز خواست قدرت های امپرياليستي موثر بر " سازمان ملل متحد" ، کشانده شدن پاي نیروهای نظامي اين سازمان به افغانستان نیز کاملا بعيد از امکان نيست ، اما در حال حاضر و در کوتاه مدت براي آینده احتمال آن بسيار ضعيف است و ممکن نيست عملي گردد .

دورنما :

نه جنگ جاري میان مرتجعين آخرين جنگ آنها خواهند بود نه هم صف بندي کنوني آخرين صف بندي شان . صف بندي جديد و جنگ جاري معضله میان باندهاي ارتجاعي را حل و فصل نکرده ، بلکه از جهات معين و متعددي پيچيده نیز ساخته است . به همين جهت جنگ ها و کشمکش های ارتجاعي در کشور همچنان ادامه خواهد يافت . چنانچه بخاطر نیاز به آمادگي و تنظيم مجدد نیروهای دوطرف ، جنگ جاري ، بدون اينکه پاي يك آتش بس رسمي طولاني درمیان باشد ، کم و بيش فروکش نمايد ، نبايد نشانه صلح بلکه نشانه يك درگيري خونين ديگر تلقی گردد ، که به احتمال بيسار زياد بايد در موقع پوره شدن موعده رياست جمهوري رباني براه بيفتد . از جانب ديگر ، بادوام وضعيت فعلي ، نه تنها اسلام بازي بلکه ملیت گراني ارتجاعي سردمداران حاکم نیز ، در نزد توده های مردم ، بطور روز افزوني رسوا و مفتضح ميگردد و نفرت و انزجار آنها روز به روز عميقتر و گسترده تر مي شود .

بناء وظیفه این است که باید قاطعانه ، جدی تر و گسترده تر از پیش به مبارزه علیه مرتجعین حاکم ادامه داد . پیشبرد موفقانه این مبارزه مستلزم این است که نه تنها باید گرایشات مبتنی بر تکیه روی قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی از ذهنیت ها زوده شده وحس اعتماد به نفس و روحیه اتکابه نیروی خود اعاده و تقویت کردند ، بلکه در عین حال لازم است که نفرت و انزجار توده ها از مرتجعین حاکم در قید و بند صلح طلبی ارتجاعی محبوس نگردد . این نفرت و انزجار باید به مبارزات فعال و زنده علیه کل ارتجاع حاکم بدل گردد . قدر مسلم است که بدون سرنگونی جنگ سالاران مرتجع ، سخنی هم از صلح - بویژه صلحی به نفع مردم یعنی انقلابی - نمی تواند در میان باشد ، چه رسد به بهروزی و کامگاری توده ها .

حزب کمونیست افغانستان برآن است که جنگ های ارتجاعی جاری در کشور را فقط و فقط از طریق جنگ انقلابی و سرنگونی قهری جنگ سالاران ارتجاعی می توان به نفع توده های مردم نابود نموده و از میان برداشت . ازین جهت کاملا لازم است که در شرایط فعلی تمامی اشکال مبارزات علیه ارتجاع حاکم شکوفا سازیم و در عین حال تمامی این مبارزات را در خدمت تدارک و برپائی جنگ انقلاب قرار دهیم .

جنگ ارتجاعی را با جنگ انقلابی پاسخ گوئیم .

از زبان خود شان

خوانندگان " شعله جاوید " آگاه اند که حزب کمونیست افغانستان ، غرض افشاء هرچه بیشتر و عمیق تر ماهیت ارتجاعی ، ضد مردمی و ضد انقلابی احزاب اسلامی ، در پهلوی تحلیل های سیاسی ، ایدئولوژیکی اش از محتوای این احزاب و ماهیت دولت اسلامی حاکم بر کشور، به عنوان يك سند معتبر ، به افشاگری های که خود این احزاب علیه همدیگر می نمایند ، نیز توجه داشته و قسمت هایی از این افشاگری ها را در جریده " شعله جاوید" منعکس ساخته و تبصره هایی نیز در مورد این افشاگری ها نموده است . این بار نیز به سلسله برخورد به نشرات مسلسل 44 که در ماه جدی 1372 به چاپ رسیده است ، مطالبی انتخاب نموده ایم که مربوط می شود به افشاء موضع گیری های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی .

مجله امید ، در مضمون تحت عنوان " شرارت شهادت - منظور ارگان مرکزی حزب اسلامی می باشد - و پاسخ های نویسنده امید " می نویسد : " ما (نویسندگان امید) هرگز قوت های دوستم را جزء اردوی اسلامی ندانسته ایم و حتی اشتراک مساعی مجاهدین و ملیشه ها را جهت پایان دادن به حاکمیت رژیم نجیب در برخی از ولایات شمال نیز تائید نکرده ایم .

به عقیده ما این اختلافات میان تنظیم های جهادی است که مجال وزمینة را برای مطرح شدن نیروهای غیر مجاهد و عمدتا ملیشه مساعد می سازد و اگر تلاش جنون آمیز جنگی برای بدست آوردن قدرت صورت نمی گرفت و قبل از تشکیل حکومت مجاهدین و یا در ماه های نخست ، جنگ و آشوب به پا نمی شد ، کار همه بقایای رژیم کمونیستی و تجاوز روس یکسره تمام میگردید و آنانیکه امروز در سطوح مختلف و در مرکز و بعضی ولایات بلای جان مجاهدین و حکومت اسلامی گردیده اند ، با استفاده از عفو عمومی اعلان شده مجاهدین ... عفو مجاهدین را بزرگترین نعمت و احسان دانسته و هرگز در فکر تبارز و امتیاز نمی افتادند .

ما همانطوریکه ملاقات دوستان انجینیر حکمتیار با دوست و خلعت بخشیدن به او را !! و با تغییر باورنکردنی لهجه تبلیغاتی حزب اسلامی از ملیشه های وحشی و سفاک تا نیروهای جنبش ملی - اسلامی !! و با توافقنامه پنج تنظیم جهادی و سیاسی (بشمول حزب و دوستم) را نکوهش و

محکومت کرده ایم ، به همان صورت نظر رئیس دولت ، وزیر سابق دفاع و سایر افراد جمعیت را در مورد ملیشه ها و اینکه جزء اردوی اسلامی اند !! و دیگر ملیشه وجود ندارد !! نیز رد و محکوم نموده ایم " .

مجله امید و واقعیت مخالفت با تلاش جنون آمیز جنگی برای کسب قدرت :

گردانندگان مجله امید که در واقع بسیاری از آن ها را همان ناراضیان و بیرون رانده شدگان از جمعیت و حزب اسلامی تشکیل میدهد ، بسوی لقمه چرب تر یعنی اتحاد اسلامی سیاف که یک تنظیم وهابی و وابسته به وهابیت سعودی است ، رو آوردند؛ چرا که تنظیم سیاف هم پول دارد و هم می خواهد در رقابت با حزب و جمعیت ، به نفع سعودی ها جای بیشتری در افغانستان باز نماید . مجله امید که گویا وانمود می کند ، مخالف تلاش جنون آمیز جنگی برای بدست آوردن قدرت چه قبل از تشکیل حکومت مجاهدین و چه بعد از آن بوده است ، در مقابل تلاش های جنون آمیز اتحاد سیاف برای بدست آوردن قدرت نه تنها سکوت ، بلکه آنرا مورد تأیید نیز قرار می دهد . مجله امید در طی چند سال نشراتی اش تا حالا نه از روابط پروتوکولی قوماندان های سیاف با رژیم دست نشانده و نه از حمایت سیاف از خانواده حفیظ الله امین و تامین مصارف و انتقال آن از کابل تا پشاور و از اینجا تا اروپا حرفی زده است و نه پای بحث " پناه دادن " حنرال ظریف خلقی و ... از جانب سیاف می نشیند .

این صحت دارد که در دوره حاکمیت 7 ثوری ها دوران تجاوز قوای اشغالگر ، بیشتری درگیری بین حزب اسلامی و جمعیت صورت گرفت . ولی این واقعیت هرگز به این معناییست که اتحاد سیاف هیچگاه ، درگیری و جنگی را غرض توسعه مناطق تحت کنترل خود ، یعنی تلاش جنون آمیز غرض کسب قدرت بیشتر به راه نیانداخته است .

اتحاد سیاف ، نه تنها در ولسوالی پغمان و نواحی قندهار ، بلکه در ولسوالی خان آباد ، ولایت لوگر و بسا مناطق دیگر گاهی با حزب اسلامی ، گاهی با حرکت انقلاب اسلامی و گاهی با جمعیت درگیری هایی داشته است ولی بعد از برقراری دولت ائتلافی - اسلامی ، اتحاد سیاف یکی از تنظیم های جهادی است که بیشترین تلاش جنون آمیز جنگی را غرض کسب قدرت نه تنها با حزب وحدت ، بلکه با حزب اسلامی ، نیز به پیش برده است که هدف آنها علاوه بر کوشش غرض کسب امتیاز بیشتر ، دامن زدن به آتش جنگ داخلی و تشدید نفاق ملی و مذهبی نیز بوده است . مجله امید که اینقدر خود را عاشق سینه چاک وحدت مسلمین و استقرار یک دولت اسلامی خالص جا زده و از بی اتفاقی موجود در بین نیروهای جهادی گویا ابراز تنفر می نماید ، خود عملاً و نظراً و با تمام امکانات در دست داشته دست به تبلیغات زده و برای چاق نمودن این بی اتفاقی می کوشد و برای شعله ور شدن هر چه بیشتر آن به این آتش هیزم می ریزد؛ چرا که مجله امید ، بعنوان یک نشریه وابسته به سیاف و وهابیت ، دوام جنگ جنون آمیز تشدید آنرا به نفع وهابیت و به نفع حکمرانان سعودی و به نفع اتحاد سیاف ارزیابی می نماید .

پست فطرت ها و فرومایگان بیگانه پرست و حامل ایدئولوژی قرون وسطایی ، تصور می نمایند که هر قدر روزگار توده ها بدتر شود ، و هر قدر دامنه نفاق مذهبی و ملیتی گسترش داده شود ، به همان پیمانانه وابستگی به این احزاب تشدید یافته و این احزاب ارتجاعی بیشتر می توانند از آب خت آلود ماهی بگیرند !! نه تنها حزب اسلامی ، جمعیت ، اتحاد اسلامی سیاف با اتکاء به چنین دیدگاه ارتجاعی ، در پیشبرد این جنگ می کوشند ، بلکه احزابی مانند حزب وحدت اسلامی ، جنبش ملی - اسلامی نیز چنین دیدگاهی دارند .

احزاب جهادي و ماهيت " عفو عمومي " آنها :

جنایت دیگر تمام احزاب جهادي اینست که ، این احزاب با علم نمودن شعار " عفو عمومي " و عمل به آن توانستند از یکطرف رابطه پروتوکولی شانرا با جناح بندی ها ی رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی که سالها قبل برقرار شده بود ، نه تنها حفظ نمایند ، بلکه بااطمینان دادن به آنها این روابط حسنه به سطح ائتلاف ارتقا یافته ، احزاب اسلامی و دولت اسلامی از محاکمه جنایتکاران وقاتلین دو میلیون نفوس کشور ابا ورزیده و بی شرمانه تمام جنایتکاران خلقی، پرچمی و ملیشه ها را به آغوش کشیدند . این عملکرد احزاب اسلامی نشان داد که مرتجعین قماش مختلف همانطوری که مرانامه حزب کمونیست افغانستان تذکر داده بود ، برپایه پروسه تباری - تقابل بوجود آمده بین دوا بر قدرت ، با وجود اختلافات شان ، این چانس را دارند تا برای حفاظت از منافع ارتجاعي مشترك شان در چوکات يك نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماري با هم کنار آیندو هر دو جناح ارتجاعي مشترکا راه سرکوب مردم را در پیش گیرند .

مجله امید که با توسل به هیچ وسیله دیگری ، جز توسل به حيله رایج اسلامی ، نمی تواند از درستی این موافقت ارتجاعي و جنایتکارانه که اتحاد اسلامی سیاف نیز یکی از موبدین آن بشمارمی رود ، دفاع نماید . آگاهانه از برخورد صریح به مسئله " عفو عمومي " ، علل تن دادن احزاب اسلامی به این " عفو عمومي " و دیدگاه و مصلحت های ارتجاعي نهفت در عقب این فیصله ابا می ورزد ، تا مبدا مشتتس باز شود .

محکوم ساختن ملاقات حکمتیار و خلعت بخشیدن آن به دوستم و ... و به همان صورت گویا محکوم نمودن نظر رئیس دولت و وزیر سابق دفاع و سایر افراد جمعیت که ملیشه ها را جزء اردوی اسلامی می دانستند ، وقتی می توانست استدلالی ولو بابه گلی بشمار رود که ، مجله امید نه تنها سازش ، پروتوکول های دوران قبل از حکومت اسلامی و در جریان تشکیل این حکومت با خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها که " عفو عمومي " مجاهدین ، بنیاد قانونی آن بشمار می رود ، مورد انتقاد قرار میداد ، بلکه پای انتقاد همکاری و شرکت اتحاد اسلامی سیاف همراه با جمعیت دردولت اسلامی که ملیشه ها و جنرالان پرچمی جزء عمده ارتش اسلامی را می ساختند ، نیز می نشست . ولی مجله امید ، هیچگاه چنین جرئتی نخواهد نمود و نمی تواند بنماید . مجله امید که همین حالا به سرزنش حزب اسلامی مصروف است ، مجاهدین اتحاد سیاف با مشوره جنرالان پرچمی و حتی تحت قیادت آنها در مسیر کابل - غزنی با حزب اسلامی درگیری دارد . (این درگیری ها قبل از جنگ اخیر که با کودتای مشترك ملیشه و حزب اسلامی علیه حکومت ربانی به راه انداخته شده بود ، بوقوع پیوسته است)

مازگردانندگان مجله امید می پرسیم : اگر شما " قوت ها ی دوستم " را هیچگاه جزء اردوی اسلامی ندانسته اید و ... ، چرا در مقابل جنایتکاری موتلفانه اتحاد سیاف و جمعیت اسلامی همراه با جنرالان " کمونیست " و ملیشه ها سکوت می نمائید، و چنین جلوه می دهید که گویا اصلا اتحاد سیاف دردولت ربانی شریک نبوده باشد ؟

مهم نیست که شما و قماش مثل شما و رهبران فرومایه تان در لفظ چه ادعا می نمائید ؛ مهم واقعیت وجودی عملکردهای شماست . و آن عبارت از اینست که : نه تنها جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی ، حزب وحدت اسلامی ، حرکت انقلاب اسلامی و ... در ائتلاف یا به اصطلاح کمونیست ها و ملیشه ها مشترکا به اعمال حاکمیت خویش و تحکیم این حاکمیت مشغول اند ، بلکه اتحاد سیاف نیز در این ائتلاف سهیم است . فقط فرق " کوچکی " که درین میان بوجود آمد و باعث آن شد تا قیل و قال شما و جناح شما به آسمان بلند شود اینست که ، از موتلفین دیروزی تان ، " جنبش ملی - اسلامی " یابقول شما ، قوت های دوستم به دلیل عدم وفای تان به قول و قرارها ،

از شماروتافته و با مخالفین تان ائتلاف نموده است . در حالیکه حساسیت خود شما در مقابل سایر به اصطلاح کمونیست ها ی شامل در ائتلاف، خیلی نرم و توام با روحیه برادرانه بوده است ! ؟

موقف ضد " کمونیستی " تورن اسماعیل :

مجله امید در دفاع از تورن اسماعیل و انتقاد از حزب اسلامی می نویسد : " اسماعیل خان و تعداد زیادی از فرماندهان جمعیت از همان آغاز مخالف ائتلاف جمعیت با ملیشه ها و بقای برخی از کمونیست ها در اردو بودند و این موقف اصولی و اسلامی آنان مورد تحسین نویسندگان امید قرار گرفته ... جای تعجب است که مدعیان خصومت با کمونیست ها و ملیشه ها از همان نخستین روز فتح هرات تا امروز همواره در تلاش آن بوده اند تا به همکاری افسران کمونیست و قوماندانان ملیشه رژیم نجیب علیه اسماعیل خان و مجاهدین هرات بکنند و برای آنان مشکلات خلق نمایند."

تورن اسماعیل نیز مثل هر قوماندان مشهور جهادی ، شهرتش را مدیون یک سلسله زدوخوردها و جنگ داخلی بین تنظیم ها و برقراری ارتباط و بستن پروتوکول ها با جناح هایی از رژیم دست نشانده از دوره اشغال می باشد . وقتی مسئله سقوط و تعویض شدن حکومت نجیب از طریق ابراز آمادگی وی برای مستعفی شدن و بغاوت جنرال مومن و رشید دوستم علیه حکومت نجیب مسلم گردید ، صاحب منصبان ، اعضای خاد و سایر ارگان ها ی مسلح دولتی به سلسله ارتباط های قبلی شان با جناح های از رژیم دست نشانده در ارتباط و زد و بند قرار داشتند ، بخش های از قول اردوی هرات ، خاد و ملیشه ها ی نواحی و شهر هرات با تورن اسماعیل و متباقی با بیشترین بخش فرقه موجود در میدان هوایی شیندند با حزب اسلامی ائتلاف نمودند .

بعد از شکست حزب اسلامی و مؤتلفین آن ها در جنگ براه انداخته شده در شهر هرات ، تورن اسماعیل چانس پیشرفت و تصفیه شهر هرات را بیشتر به دست آورده و از طریق زدوبند با خلقی ها و پرچمی های صاحب منصب که مؤتلفین گلب الدین در میدان هوایی شیندند بودند ، موفق شد علیه حزب اسلامی در میدان هوایی شیندند کودتا نموده و طرفداران گلب الدین را از میدان هوایی به عقب نشینی مجبور نماید . از این ها گذشته روابط تورن اسماعیل با ملیشه های وقتی رو به تیرگی گذاشته و منجر به درگیری و باعث خلع سلاح ملیشه ها از ولایت هرات و برخی مناطق ولایت ارزگان شد که ، تورن اسماعیل دست به سرکوب گروه های مجاهد طرفدار حزب وحدت اسلامی زد ؛ چرا که درین هنگام حزب وحدت بانبروهای جمعیت و شورای نظار در کابل درگیری داشتند . بناء ولایت هرات بر خلاف ادعای امید، هیچگاه دارای " حکومت خالص مجاهدین" نبوده است و نه تورن اسماعیل واقعا مخالف تمام جناح های متعلق به رژیم مزدور.

اگر به اعتراف گردانندگان مجله امید توجه نمایم، صحت گفته فوق مابه خودی خود روشن می گردد:

1- امید اعتراف می نماید که : " اسماعیل خان ... از همان آغاز مخالف ائتلاف جمعیت با ملیشه ها و بقای برخی از کمونیست ها در اردو بود " اگر به جمله " بقای برخی از کمونیست ها " که زیر آن خط کشیده ایم توجه شود ، متوجه می شویم که تورن اسماعیل نه مخالف ائتلاف جمعیت با تمام به اصطلاح کمونیست های موجود در اردو ، بلکه مخالف بقای برخی از آن ها در اردو بوده است .

2- تورن اسماعیل نیز مثل سایر مرتجعین اسلامی شعار " عفو عمومی " جنایتکاران خلقی ، پرچمی و ملیشه را تصدیق و مطابق به آن عمل نموده است . از همین رو بنابه فرموده امید " در بخش عسکری و ملکی همه مناصب و پست های مهم در دست مجاهدین بوده و هزاران ملیشه خلع سلاح شده است !؟

اگر گردانندگان مجله امید خود شان به آنچه نگاشته و اعتراف نموده اند ، متوجه می شدند ، در می یافتند که : خلع سلاح شدگان صرفا ملیشه ها بوده اند ، نه صاحب منصبان خلقی و پرچمی ، اعضای خاد و ارتش تحت کنترل آن ها . از جانب دیگر موجودیت مناصب و پست های مهم

در دست مجاهدین به آن معنا نیست که مؤتلفین هیچ منصب مهم و پست کلیدی را در اختیار نداشته است. همانطوریکه در مرکز و سایر ولایات تحقق پروسه ائتلاف به گونه ای بود که مجاهدین مسئولیت مقام های اول در هر اداره را داشتن و مؤتلفین خلقی و پرچمی آنها معاون و مشاور آنها بودند، ولایت هرات نیز ازین قاعده مستثنی نه بود نه می توانست باشد. بعبارت دیگر، فورمول اسلامی تطبیق شده در ولایت هرات، چیزی خاص هرات نبوده و در مرکز و ولایات دیگر نیز همین نسخه اسلامی مورد اجراء قرار گرفته است.

گردانندگان مجله امید و آینده حاکمیت اسلامی:

در مورد آینده حاکمیت اسلامی گردانندگان مجله امید با ابراز نگرانی چنین می نویسد: " برخورد جنگ میان احزاب جهادی همزمان با سقوط رژیم کمونیستی و تداوم آن که چیزی جز جنگ نامشروع و باطل بر سر قدرت نمی باشد، چگونگی حاکمیت اسلامی را در آینده کشور جدا مورد سوال و تردید قرار داده است... شکوه و عظمت معنوی مجاهدین در سطح ملی و بین المللی خدشه دار شد و چانس قیادت و رهبری نهضت و انقلاب اسلامی در میان احزاب و نهضت های اسلامی دنیا از میان رفت و برعکس یک نوع تنفر و انزجار نسبت به جهاد و مجاهدین افغانستان در سطح ملی و بین المللی ایجاد گردید."

1- این " جنگ نامشروع و باطل بر سر قدرت " اگر بخاطر داشته باشید، بنا به اعتراف شماره های قبلی مجله امید، از همان دوران تاسیس نهضت اسلامی و بوجود آمدن اولین انشعاب وجود داشته است، نه " همزمان با سقوط رژیم نجیب " .

2- " جنگ نامشروع و باطل کنونی "، تداوم همان اختلافات اولیه و جنگ هائیسیت که طی 14 سال جهاد نیز وجود داشت. این اختلافات که بر پایه تفسیر های متفاوت از ایدئولوژی اسلامی، وابستگی به جناح های مختلف اخوان بین المللی، ارتجاع منطقه و عرب و امپریالیستها، استوار می باشد، " نفاق علاج ناپذیرند " .

3- منافع آبی دسته بندی ها و ائتلاف های موجود، ایجاب می نماید تا چنین کشمکش و جنگ نامشروع برای کسب قدرت و امتیاز بیشتر ادامه یابد. این حالت به نفع گردانندگان مجله امید، شهادت و غیره نیز می باشد. چرا که اگر فرضاً اختلاف بین تنظیم ها بر طرف گردد و حکومت مرکزی نیرومندی بوجود آید، در آنصورت نه تنها حاکمیت های ملوک الطوایفی تنظیم ها مورد سوال قرار می گیرد، بلکه حاکمیت قوماندان ها و بازار تجارت شما گردانندگان نشرات تنظیمی نیز به کساد خواهد گرائید. ازین رو منافع آبی شما ایجاب آن می نموده که باتمام توان در گرم نمودن بازار بی اتفاقی مشغول باشید که هستیید!

4- می گویند: " کل اگر طیب است باید اول سرخود را تداوی نماید " . کار نامه جهاد 14 ساله شما در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی آن قدر سیاه و ننگین است که برای ترسیم کامل باید تلاش شباروزی زیاد صورت گیرد. شما مجاهدین راه اسلام نه تنها در اشاعه جهالت و دشمنی با علم و انسانیت سرآمد روزگار تان بوده اید؛ بلکه در اشاعه جنایت کاری و اخلاقیات لومپنانه، از چرس و تریاک و بنگ گرفته تا بچه بازی، سگ بازی، چوروچپاول و تجاوز به ناموس مردم ریکارد برقرار نموده اید. شما که در ظرف 14 سال جهاد تان نتوانستید حتی یک جبهه نمونه اسلامی که لاف و پتاق آنرا می زنید، بوجود آورید، چگونه می توانید در سطح کل جامعه نمونه اسلامی ارائه دهید؛ جامعه نمونه اسلامی شما، همانست که ما همه شاهد آنیم و غیر ازین نیز نمی تواند باشد.

اما شکوه ووااسفای شما در مورد آینده حاکمیت اسلامی و مورد ملامت قرار دادن این یا آن تنظیم در ارتکاب عمل غیر اسلامی ، همه حرف های مفت و میان تهی بوده و برای به گمراهی کشانیدن بیشتر مردم نشخوار می گردد و این را خود شما نیز می دانید .

5- بحث تنفر مردم از حکومت اسلامی و مجاهدین ، کاملاً اعتراف بجاست و بحث نارضایتی اخوان بین المللی از مجاهدین افغانستان نیز بی جهت نیست . ولی مسئله اصلی صرفاً این نیست که شما به دلیل بی اتفاقی و عدول تان از خط اسلامی مورد تنفر و مورد سوال قرار گرفته اید ، مسئله اصلی اینست که حاکمیت اسلامی جز آن نیست که این تنظیم ها به اجرائش در می آورند . اگر احزاب اسلامی کشورهای دیگر هم بقدرت دست یابند و قصد متحقق ساختن حاکمیت اسلامی را داشته باشند در آنصورت کارنامه آنها نیز بهتر از حکومت اسلامی مجاهدین افغانستان و جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود .

6- اما در مورد آینده حاکمیت اسلامی و آینده احزاب اسلامی می توان گفت : این آینده ، بهتر از آینده حاکمیت خلقی ها و پرچمی ها نخواهد بود . اما چنانسی که برای خلقی ها ، پرچمی ها و ملیشه ها وجود داشت ، برای شما وجود نخواهد داشت . چرا که در دوره جنگ مقاومت و حاکمیت 7 ثوری ها ، جناح اصلی مخالف دولت مزدور را شما مزدوران وابسته به غرب و ارتجاع منطقه و عرب تشکیل می دادید .

احزاب اسلامی ارتجاعي بدلیل ارتجاعیت شان آماده سازش و ائتلاف با خلقی ها و پرچمی ها و سایر مرتجعین بودند ؛ موضعی که انقلابی بوده و حامی توده ها اند و تضاد شان با همه مرتجعین حاکم آنتاگونیستی می باشد . با شکوفائی هرچه بیشتر مبارزه انقلابی و ملی - دموکراتیک ، توده ها با دورریختن توهمات شان و شناخت هرچه عمیقتر از ماهیت دولت اسلامی و احزاب اسلامی ، علیه حاکمیت شما به پا خواهند خواست و سلطه شما همراه با حاکمیت اسلامی تان هرچه بیشتر مورد سوال قرار خواهد گرفت و در نتیجه هیچ قدرتی را یارای آن نخواهد بود تا از به زیر کشیده شدن حاکمیت اسلامی و محاکمه احزاب اسلامی جنایتکار و مؤتلفین آن جلوگیری نماید .

" جنگ نامشروع و باطل بر قدرت ... حاکمیت اسلامی را در آینده کشور جدا مورد سوال و تردید قرار داده است "

مروری بر نشرات ضد رژیم

"خیلواکی" :

نشریه مرکزی " سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغان " می باشد . در شماره های 19 و 20 آن که در ماه های مه و اکتبر 1993 از چاپ برآمده اند ، در مضمونی تحت عنوان " مبانی و چشم انداز ها " مطالبی در مورد احزاب اسلامی و کاستی های سایر مواضع سیاسی به رشته تحریر درآمده ، و پیشنهاد هائی نیز در مورد چگونه متحد بودن ارایه شده است که جادارد ، خوانندگان را به قسمت های مهم این مباحث و دیدگاه های ارایه شده ولو با اختصار هم آشنا سازیم :

1 - احزاب اسلامی و خیلواکی .

با در نظر داشت برخی تفاوت های که این سازمان در باره موارد از جمله عدم موافقت آن با اسلام خواهی گروه های مسما به چپ و مخالفت کنونی اش به چشم داشتن به مجامع غربی " ملل متحد" ، " لویه جرگه " و ظاهرخان ، با سایر گروه های خارجه نیشن دارد ، این سازمان نیز همانند هوا خواهان دموکراسی غربی ، سعی می نماید طرز برخوردش به مسایل سیاسی -

اجتماعی را نه از موضع اتکابه طبقات زحمتکش و تحت ستم و حمایت از منافع سیاسی - اجتماعی آنها، بلکه از موضع به اصطلاح غیر طبقاتی و دموکراتیک عیار گرداند. از همین رو حاضر نیست پای تحلیل طبقاتی اوضاع سیاسی - اجتماعی افغانستان نشسته و ماهیت احزاب اسلامی و سایر گروه های هواخواه دموکراسی غربی را روشن نماید. بطور مثال:

الف - " خپلواکی " حاضر نیست این واقعیت را بپذیرد که: افغانستان بعد از خروج قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی، کشوری است نیمه فئودالی - نیمه استعماری که احزاب اسلامی در ائتلاف با خلقی ها، پرچمی ها و ملیشده ها در 5 و 8 ثور با اعلان برقراری حاکمیت اسلامی، بر آن حکومت می نمایند، و تمام این دسته بندی های شریک در حاکمیت که بدون هیچ پرده پوشی خود را نمایندگان فئودالان علمای دینی، بورژوازی کمپرانورو بیروکرات خوانده، به نوکری شان در آستان امپریالیزم، ارتجاع منطقه، عرب، روسیه و ازبکستان نیز فخر و مباهات می نمایند.

از جانب دیگر، هواخواهان دموکراسی غربی که شامل اسلامی های میانه رو، ظاهرخانی ها و بخشی از روشنفکران به اصطلاح چپ نیز می شود، با تاکید به خواست برقراری دولت اسلامی از طریق مداخله " ملل متحد " و تدویر " لویه جرگه " مشتاقانه خود را در خدمت برقراری " نظم نوین " مورد خواست امپریالیست ها قرا ر داده اند. این جناح نیز که بخش هایی از آن در حاکمیت شریک اند، خواهان تداوم سلطه نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری با سلطه دولت اسلامی گویا معتدل تر از بنیادگراها اند.

هكذا خپلواکی هنوز هم نمی پذیرد که: از لحاظ خدمت به نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری، آستان بوسی به امپریالیزم و ارتجاع و دشمنی با منافع توده ها، بین این جناح ها فرق اساسی و ماهوی وجود ندارد و همه آنها سر و ته یک کرباس اند.

ب - خپلواکی تا هنوز حاضر نیست این واقعیت را بپذیرد که: بحران سیاسی - اجتماعی حاکم بر کشور که خود تداوم بلا فصل بحران بوجود آمده بعد از کودتای 7 ثور و تجاوز قوای اشغالگر می باشد، با هیچ راه حل نیمه فئودالی - نیمه استعماری ولو این راه حل از طریق شرکت دادن عموم مردم در انتخابات، یا لویه جرگه هم سازماندهی شود، نمی تواند آنچنان راه حلی بیابد که در آن جا کمیت نه از آن مرتجعین، بلکه از آن مردم بوده و به مردم زندگی صلح آمیز و شرافت مندانه را ارمغان آورده و آزادی های واقعا دموکراتیک را تامین و تضمین نماید.

این دو مورد بالائی از عمده ترین جنبه های ضعف موجود در دیدگاه " سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی " می باشد. " سازمان ... " بر پایه موجودیت چنین ضعف یا انحرافی است که در تحلیل هایش دچار تناقض شده و مواضع ارایه نموده اش ناهمگون و با ابهامات و لغزش ها همراه می باشد. بطور مثال، وقتی خپلواکی از خلال جنگ های بین احزاب اسلامی که به خاطر کسب امتیاز بیشتر برای جناح های خود شان و ... گلوی همدیگر را می درند، می خواهد ماهیت ارتجاعي بودن احزاب اسلامی را نشان دهد، می نویسد: " جنگ های احزاب اسلامی برای دسترسی به قدرت به نحوی که غلبه یکی بر دیگری را در قبال داشته باشد، یکی از تظاهرات بسیار واضح از ماهیت خاستگاهی می باشد که با ارزشهای تحمل پسندانه عقاید و افکار سیاسی دگراندیشان، از موضع خصمانه حرکت می کند " .

اولا باید گفت: این گونه بینش که ماهیت احزاب اسلامی را نه بر پایه ایدئولوژی و سیاست آن ها، بلکه بر پایه چگونگی انعطاف پذیری و یا انعطاف ناپذیری آن ها در مقابل " عقاید و افکار سیاسی دگراندیشان " به سنجش می گیرد، بینش بغایت نادرست و گمراه کننده خواهد بود؟ چرا که انعطاف پذیرترین حزب و گروه اسلامی خواه افغانستانی باشد یا متعلق به کشورهای دیگر، اگر واقعا حزب و گروه اسلامی اند، نه التقاطی و یا به ظاهر اسلامی، حق و وجبیه و فریضه خود می دانند تا مطابق به دیدگاه ایدئولوژیکی و خواسته های سیاسی شان، روی سلطه دین بردولت و

جامعه تاکید نموده و به مخالفت در برابر آزادی کامل عقیده و بیان ادامه داده و با این گونه ارتدادها جهاد نمایند. آیا ما حق داریم چنین حزب و گروه اسلامی را، ارتجاعی و نماینده نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری وابسته، رجعت گرا و خدمت گذار امپریالیزم ندانیم؟

مناسفانه در بین جنبش ملی - دموکراتیک ما به دلایل سلطه مواضع انحرافی، تسلیم طلبی های ملی و طبقاتی و انحلال طلبی های بسیاری، این بینش که در بین مرتجعین به جستجوی خوبتر بگردند، طی دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت سلطه داشت. در اثر سلطه این گونه بینش است که گلب الدین را فاشیست و نماینده ارتجاع خوانده، در مقابل صبغت الله مجددی و پیرسید احمد گیلانی سر تعظیم و ارادت خم و آنها را مسلمانان میانه رو که دارای تمایلات ملی گرایانه اند جا می زنند! ثانیاً، اگر موضع خپلواکی را بزبان ساده و قابل فهم ترجمه نمائیم، ترجمه اش این می شود که: باید احزاب اسلامی اصول دموکراسی را بپذیرند، بجای در پیش گرفتن راه جنگ براه صلح آمیز تقسیم قدرت بین خودشان گردن نهند، بهترین راه حل اختلافات، همانند "انعطاف در مقابل عقاید و افکار سیاسی دگراندیشان" می باشد!؟

ثالثاً، بینش نهفته در عقب تئوری "انعطاف در مقابل عقاید و افکار سیاسی دگراندیشان" همانند بینش رایج بورژوا - دموکراتیک می باشد. خپلواکی ترجیح می دهد بجای ایستاده شدن روی موضع دموکراسی نوین و دموکراسی توده ای، با وجود حرف زدن از ضدیت با دموکراسی مورد خواست غربی ها، عملاً و نظراً از موضع دموکراسی باصطلاح غیر طبقاتی حمایت نموده و به تبلیغ آن بپردازد. از همین رو خپلواکی، باصحه گذاشتن به اصل مبارزات مسالمت آمیز بصورت مطلق و آرزوی مراعات آن از جانب احزاب اسلامی، خشونت را بعنوان یک اصل تقبیح مینماید، نه اینکه به تقبیح خشونت ارتجاعی پرداخته و از خشونت انقلابی و عادلانه حمایت نماید.

از این ها گذشته، خپلواکی نه در بحث "مبانی و چشم اندازها" و نه در بحث های دیگر جرئت می کند آشکارا دولت اسلامی و حاکمیت اسلامی را به زیر سوال ببرد. خپلواکی می کوشد همانند انحلال طلبان و تسلیم طلبان بسیاری بجای بحث صریح روی این موضوع، بحث را به بحث روی این یا آن حزب و گروه اسلامی متمرکز نمایند. اگر چنین برخوردی از جانب "کمیته آمادگی برای نهضت ملی کشور"، سازمان رهایی و... مایه تعجب نباشد، بدون تردید از جانب خپلواکی که خود را ارگان یک سازمان ملی و دموکراتیک خوانده و به ملی و دموکراتیک بودن خود نیز پافشاری می نماید، نه تنها مایه تعجب بلکه بیانگر گامی به عقب، بسوی هم جهتی با مواضع گروه های فوق بشمار میرود.

وقتی درستی این انتقاد ما بیشتر برجسته می گردد که می بینیم خپلواکی حتی گام بسیار جدای ای باز هم به عقب برداشته، با سکوت مطلق در قبال نقش ارتجاعی خود دین اسلام "حتی ضرورت موضع گیری علیه احزاب اسلامی نیز به" موضع گیری علیه ستم احزاب اسلامی و بی حرمتی که به انسان روا داشته اند "مقید و محدود کرده، یکی از تضمین ها رابرای تحقق دموکراسی نه خواست سرنگونی دولت اسلامی، بلکه "دورکردن دست های جنایت کاران احزاب اسلامی از سرنوشت مردم" بحساب می آورد؟ گویا این گونه در بین احزاب اسلامی چند نفر جنایت کار و متباقی افراد شریف اند، اگر دست این جنایت کاران از سر مردم دور کرده شود، دیگر افغانستان گل و گلزار میگردد!!

تکیه نکردن به خواست سرنگونی کل نظام ارتجاعی نیمه فئودالی - نیمه استعماری و در راس آن دولت اسلامی، تنزل دادن این خواست به حد اکتفاء به موضع گیری علیه ستم احزاب اسلامی... و دورکردن دست های جنایت کاران متعلق به این احزاب نمی تواند نشانه جدی گرفتن مبارزه ملی و دموکراتیک و تاکید بآن باشد.

از این گذشته خپلواکي بعنوان زبان مرکزی " سازمان ملي ودموکراتیک آواره گان افغاني " که مي بایست روي مبارزات ضد امپریالیستی پیگیر تاکید مي نمود ، کمتر نشانی مي یابیم که به این موضع پافشاري نماید . به همین ترتیب نه روي مبارزات پیگیر دموکراتیک تاکید مي نماید و نه حاضر است با صراحت اعلام نماید که این سازمان در صف چپ مي ایستد و خواهان پیشبرد مبارزه متحدانه انقلابي و واقعا ملي ودموکراتیک است . از همین رو این سازمان در مورد مهمترین موضوع مربوط به انقلاب دموکراتیک نوین ، یعنی انقلاب ارضي سکوت نموده است و روي تشکیل جمهوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تاکید نمي نماید و نه از دیکتاتوري دموکراتیک خلق ذکر مي بعمل مي آورد .

ما منتیقین هستیم که با " حلوا گفتن دهن شیرین نمي شود " ، براي اینکه ارگانی واقعبتواند به سخن گوي يك نهاد ملي و دموکراتیک ارتقا یابد و یا سازمانی واقعا ملي ودموکراتیک خوانده شود، قبل از همه لازم است زبانش ، موضعش و فعالیت هاي عملی اش به عنوان يك کل بهم پیوسته و مرتبط بهم ، انعکاس دهنده نشانه هاي زنده موضع واقعا ملي - دموکراتیک باشد . مادرین باره قلا هم در جریان فعالیت و مبارزات ما قبل حزبي مان نیز مباحثي را با " خپلواکي " به راه انداخته بودیم که تاهنوز بدون جواب مانده اند .

2- پدیده " خلق " و پرچم و خپلواکي :

وقتي به این موضع خپلواکي که مي نویسد : " موضع گیري عليه ستم احزاب اسلامي وبي حرمتي که به انسان ها رواداشته اند ، ارایه ... تصویر روشن و غیر تسلیم طلبانه در برابر پدیده " خلق " و پرچم و سوابق آنها و حرکات محیلانه کنونی " توجه نمائیم مشاهده مي نمائیم که در برخورد خپلواکي با پدیده هاي احزاب اسلامي و " خلق " و پرچم فرق فاحشي وجود دارد . در شرایط سلطه حاکمیت احزاب اسلامي و دولت اسلامي ، با وجود شریک بودن خلقي ها ، پرچمي ها و ملیشه ها از طریق ائتلاف شان با جناح هائی از احزاب اسلامي درحاکمیت ، این يك واقعیت است که نقش آن هادرین حاکمیت جنبه تابع داشته و حایز مقام درجه دوم مي باشد . اگر ارایه تصویر روشن و غیر تسلیم طلبانه در قبال پدیده " خلق " و پرچم ، یعنی مؤتلفین درجه دوم و شرک در حاکمیت لازم باشد که یقینا لازم است . چرا خپلواکي در قبال دولت اسلامي و احزاب اسلامي که حاکمیت عمدتا در دست آنهاست و درجنایت ، وطن فروشي ، نمایندگی از مناسبات مسلط ارتجاعي و ... دست کمی از خلقي ها ، پرچمي ها و ملیشه ها ندارند ، حاضر نیست با ارایه تصویر روشن ، موضع غیر تسلیم طلبانه اتخاذ و دیگران را به گرفتن چنین موضع گیري ترغیب و وادار نماید؟

3- انتقاد از روشنفکران خپلواکي :

الف - خپلواکي وقتي پای ارزیابی نکته نظریات دیروزي و امروزي گروه ها ي که زمانی منسوب به جریان دموکراتیک نوین بودند و برخی از آنها تا مدت ها وحتي حالا نیز در مجالس خصوصی خودشان را " چپی " مي خوانند ، مي نشیند اصلا حاضر نیست اصطلاح " چپ " و " چپی " را بکار برد . مگر با تمسخر. این گونه برخورد ، یعنی عدم صراحت و اعتراف صریح به این امر که " سازمان ملي و... " يك نهادچپی است و از این دیدگاه به مسایل برخورد مي نماید ، ناشی از همان توهمات دیروزي و برخورد انحلال طلبانه و دنباله روانه مي باشد که بسیاری از گروه هاي بااصطلاح چپی به آن دچار بوده اند .

ب - خپلواکي در ارزیابی اش از گذشته این گروه ها مي نویسد : " تبلیغات سیاسی و مصلحتي عوام پسندانه که غایت غیر اسلامي نشان دادن آن ها را (منظور احزاب اسلامي مي باشد) داشته

باشند ، یا به موضع گیری از مواضع اسلامی منتج می گردد و یا در ردیف گمراهی های بیشمار جایگاه خود را می یابد . دهه هشتاد ، بخصوص با هجوم ارتش شوروی به افغانستان موجد چنین برش بی حاصل فکری در میان جمعی از روشنفکران شد ... قبولاندن این طرح به غربی ها که دموکرات و اسلامی های راستین می باشیم نه احزاب اسلامی ، تا اینکه از یک محتوای سیاسی وحتی مصلحت جویانه حکایت می کند ، نمودار ساده اندیشی آن همگام با نتایج انحلال گرانه و نیافتن موضع در بین راه های مطروحه بوده است " .

به نظر ما با وجود صحیح بودن اصل بحث خپلواکی ، نتیجه گیری اش صحیح نیست . همانطوریکه بارها و طی شماره های مختلف گفته شده است ، اکثریت گروههای قبلا منسوب به جریان دموکراتیک نوین در تحت تاثیر و مواضع بین المللی - بحران بوجود آمده در جنبش کمونیستی بعد از مرگ مائوتسه دون - و اوضاع خاص کشور - برخوردهای انحرافی پس منظر و گروه انقلابی و دیگران به سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین - به بحران ایدئولوژیک - سیاسی مواجه شده بودند ، بجای پیشبرد مبارزه برای بیرون رفتن ازین بحران و درک علل بروز آن ، متاسفانه راه انحلال طلبی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی را در پیش گرفتند . تمکین به مشی های جبهوی و برافراشتن درفش اسلام خواهی ، نه " نمودار ساده اندیشی آن هنگام " بلکه ناشی از دوری از موضع انقلابی و " م . ل . م " ، در آن هنگام اندیشه مائوتسه دون ، نهفته می باشد . نه تنها دنباله روی دوران جنگ مقاومت ، بلکه پای دوی کنونی به احزاب اسلامی ، ملیشه ها و " نظم نوین جهانی " نیز ریشه درین ارتداد ها و پشت کردن به آرمان انقلاب و منافع توده ها نهفته دارد که به هیچ صورت آنرا نمی توان نشانی از نیافتن موضع در بین راه های مطروحه " قلمداد نمود . با وجودیکه خپلواکی در ارزیابی اش از جنبه های مهم انحرافات مواضع انحلال طلبان در دوران جنگ مقاومت موفق است ولی به دلیل موجود بدون ابهامات در طرز دید خودش ، منجمله تمایل به دموکراسی خواهی فاقد مهر طبقاتی است که نمی تواند به علل اصلی این انحلال طلبی ها و برخوردهای مصلحت جویانه و دنباله روانه دست یابد .

4 - سایر مواضع گیری ها و پیشنهاد ها :

در مضمون " مبانی و چشم اندازها " می خوانیم : " مرزبندی با دموکراسی گوئی های دولت های غربی و بالطبع دل نبستن به " ملل متحد " اجزای ابتدای سیاسی را احتوا می نماید که به عنوان فصل مشترکی در وحدت فصل ، موضع گرفتن علیه احزاب اسلامی را در جاده اطمینان بخش عملی - سیاسی و پایان بخشیدن تدریجی انزواگری یا تنها خواهی و اشکال آماتورانه رفع نیازهای روحی در قالب اشغالات فرهنگی و سیاسی قرار میدهد " . برای اینکه زمینه تحقق این فصل مشترک فراهم شود خپلواکی پیشنهاد می نماید که : " روشنفکران کشور ما که به افکار دموکراسی و تمایل و توسل بدان مدعی اند با نقد کمبود ها و کجروی های قبلی میتوانند دریچه جدیدی را بگشایند ، چه زمینه های آنرا جزم اندیشی فقدان مسئولیت در تشخیص مشخصات افغانستان بوجود آورده باشد و چه موجی از تمایلات مصلحتی اسلام گرا یا نه و غرب پسندانه یا هر انحراف دیگری " .

ما این موضع خپلواکی و پیشنهادش را به گونه زیر تصحیح می نمائیم :

الف - به جای مرزبندی با دموکراسی گوئی های دولت های غربی و ... باید با صراحت تاکید شود که : مرزبندی با امپریالیزم منحیت دشمن سوگند خورده خلق ما و ملل تحت ستم و سهیم شدن در پیش برد مبارزه بخاطر سرنگونی آن و شرکت در مبارزه افشاگرانه علیه سازمان " ملل متحد " که حیثیت دکان معاملات سیاسی امپریالیست ها و مرتجعین را داشته و آله ای در دست آنهاست .

ب - بجای توقف در حد موضع گیری علیه احزاب اسلامی و ... تاکی می نمایم که : رهائی خلق ها و ملل تحت ستم کشور ما از چنگال ارتجاع کنونی ، بدون مبارزه برای سرنگون ساختن نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری ، سرنگونی دولت اسلامی و در قدم اول سرنگونی احزاب اسلامی حاکم بر کشور و ائتلافیون آنها میسر نخواهد بود و ناروشنی درین زمینه به هیچ چیزی ، جز به پشت پا زدن به راه انقلاب منتهی نمی شود.

ج - راه سرنگونی ارتجاع و نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماری از هیچ راه دیگری جز از طریق جنگ خلق ، ایجاد پایگاه های انقلاب و راه محاصره شهرها از طریق دهات در جریان یک جنگ طولانی مدت ، متصور نیست . ناروشنی و تاکید نکردن به این مشی جز به ریفرمیزم و خدمت به " نظم نوین " امپریالیستی نمی انجامد .

د - روشنفکران و نهاد های مدعی تمایل به دموکراسی و تمایل به خدمت برای مردم و برقراری جامعه واقعا دموکراتیک ، نه صرفا با نقد کمبودها ، کجروی ها و انحرافات قبلی شان ، بلکه عمدتا بانقد مواضع انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی فعلی شان و برش قاطع بان ، و نقد دموکراسی خواهی فاقد مهر طبقاتی است که می توانند راه خود را بسوی مبارزه انقلابی بکشایند . ه - بجای تن دادن به " پایان دادن تدریجی انزواگری " که به معنی تن دادن به فعالیت های مسالمت آمیز ، تدریجی ، آرام و بی خطر را تداعی می نماید و اینگونه فعالیت به خودی خود ، نیرو و توان انقلابی رافاسد و بی رمق ساخته و شور و شوق انقلابی را از علاقمندان به مبارزه انقلابی سلب می نماید ، باید به مبارزات پر شور و همه جانبه و جرئت مندانه جدی که صف انقلاب را تحت درفش حزب کمونیست افغانستان ، تقویت و گسترش خواهد داد ، تاکید نمایم . مبارزه ای که با جهش ها همراه بوده و از طریق جهش هاست که می تواند حالت ضعف کنونی را که عامل عمده آن در ضعف فعالیت مسلحانه صف انقلاب نهفته است ، و خود اساسی ترین کمبود این مرحله جنبش ما به شمار می رود برطرف نمود . در واقع راه اصلی رفع ضعف موجود کنونی ، نه از طریق تمکین به فعالیت تدریجی و توجه به درجه رشد کمی ، بلکه در اساس با تکیه به روش انقلاب و دست بردن به صلاح است که میتواند بر طرف گردد .

و - اگر قرار باشد اشکال آماتورانه ... اشتغالات فرهنگی و سیاسی را روشن نمایم که باید هم روشن نمایم ، اگر قرار باشد بدانیم که جنبش چپ چه در دوران جنگ مقاومت و چه امروز از کدام ناحیه مورد ضربت جدی قرار گرفته اند و قرار می گیرند که باید با مبارزه جدی اصلاح شوند ، باید در هر دو مورد ، مواضع و فعالیت های انحلال طلبانه ، تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی را به شلاق انتقاد کشیم که امروز در قالب موجی از تمایلات " مصلحتی اسلام گرایانه و غرب پسندانه " خود را به نمایش می گذارند و همین ها اند که به اشتغالات فرهنگی و سیاسی آماتورانه مبادرت ورزیده و عمدتا باعث به کجراه شدن جنبش دموکراتیک نوین دهه چهل شده اند .

ولی آن مواضعی که زیر نام فعالیت های مارکسیستی - لنینیستی و حتی " م . ل . م " و کارگر بازیها ، در گوشه های خلوت و دور از هرگونه درگیری سیاسی ، شکم ها را پر و خالی می نمایند و حتی حاضر نیستند با اعلام موضع گیری لفظی ای علیه دولت اسلامی ، گام کوچکی علیه استبداد حاکم بر کشور بردارند نیز مبارزین آماتوری بیش نیستند . ولی اینگونه افراد و گروهک های " جزم اندیش " از آن گوشه چشمی که خپلواکی به آن مینگرد و مورد نظرش می باشد ، اگر مجاز باشد می گوئیم ، نه جزم اندیشانه و نه اصول پرست و مبارز .

ز - اما در مورد " تنها خواهی " بهتر است افکار بوژوا - دموکراتیک را بصورت جدی بدور انداخته ، روی این مسئله تاکید نمایم که : موضع واقعا انقلابی و ملی - دموکراتیک بیش از یکی نیست و آن عبارت است از تکیه روی دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، یعنی قدرت صرفا از آن خلق هاست . برای تحقق این امر تکیه روی رهبری حزب کمونیست ، تشکیل ارتش خلق تحت

رهبري این حزب وجبهه متحد از یکطرف، وخواستار ممنوع ساختن هرگونه فعالیت نیروهاي ارتجاعي و تاکید به سرکوب نیروهاي ارتجاعي اسلامي، فنودالان و بورژوازي کمپرادور و بیروکرات به هیچ صورت " تنها خواهي " نبوده و نمي تواند باشد. اگر این بینش را " تنها خواهي " بدانيم، بايد به این تنها خواهي تاکید نمود.

ح - اما در مورد اصل انتقاد و انتقاد از خود، قبل از همه با نقد کمبودها و کجروي هاي خود مان است که مي توانيم، با اشتباهات، خطاهاي خود برشي قاطع نمائيم و اگر انتقادي هم از جانب ديگران متوجه ما باشد، بآن برخوردی درست نموده، خود رابتر آماده مبارزه نمائيم. متأسفانه جنبش م. د تا هنوز به این حدی از رشد خود نرسیده است که تحمل انتقاد ها را داشته باشد. هرگروه خوشش مي آید تا ديگران را مورد انتقاد شفاهي، يا کتبي، مشخص يا کلي قرار دهد و هرکدام در مقام موعظه نیز خود را سرآمد همه بداند. ولي در عالم واقعي حاضر نيست ديگري ويرا بگويد، " بالاي چشمت ابروست ". شیوه رایج به اصطلاح انتقادي هنوز هم، همان اتهام زدن هاي شخصي، از مبارزه فعالی سياسي، ایدئولوژیکی شانه خالی نمودن و سکوت در مقابل مواضع طرح شده ولي مخالف رواج دارد. اگر بخود خپلواکي هم توجه نمائيم، مشاهده مي نمائيم که این نشریه نیز تا هنوز نه کمبودهاي مواضع اش را خودش نشانی و مورد انتقاد قرار داده است و نه به انتقاد های دیگران جواب مي دهد. ما فکر مي کنيم با چنین روشی گره کور معضله اتحاد و رفع اختلافات نمی تواند راه حل اصولی ای پیدا نماید.

از جانب دیگر هستند نشرات و گروه هاي که با تطبیق روش اعمال سانسور، از راه یافتن مواضع موجود در جنبش، در بین گروه هاي خود جلوگیری مي نمایند. زیرا سانسور نشرات و مواضع دیگران و وارد نشدن به مبارزه فعال ایدئولوژیکی را یکی از راه هاي مهمی مي دانند که بوسیله آن فکر مي کنند، می توانند جلورشد آگاهی صفوف جنبش را بگیرند. از همین روست که حتی خپلواکي نیز جرئت نکرد خبر تاسیس حزب کمونیست افغانستان و انتشار شعله جاوید دوره دوم را انعکاس دهد. اما در مورد شرط اتحاد خپلواکي مي نویسد: " در برابر آزمون ديگري که امر نزدیک شدن و متحدانه عمل کردن خواهان آنست، رعایت این پرنسیب تضمین اساسی خواهد بود که وجود مواد اختلافات فدای نقطه نظرات ناچیز مشترک و یا احساساتی زود گذر نشود و با وجود اختلافات مانع تجمع و عملکرد هاي مشترک موجود نگردد".

اگر به تکرار کسل کننده این بحث بصورت انتزاعي و مجرد ادامه داده و دل به آن خوش نمائيم که روی برف نوشتيم و بر آفتابش گذاشتيم، چیزی بدست ما نخواهد آمد. به نظر ما وقتی " وجوه موارد اختلافات " و یا " نقطه نظریات ناچیز مشترک " خود را بطور نمایان و بهتر نشان مي دهد که: گروهها و شخصیت ها به جای تعریف از خود و بسنده کردن به آن، هم موضع خود را به اختیار جنبش قرار دهند و هم در انعکاس دادن مواضع سایر گروهها، همراه با انتقادها و پیشنهاد هاي خود در نشرات شان همت نمایند، تا صفوف جنبش از دیدگاه هاي مختلف موجود در کشور شان و گروهها و سازمان هاي بوجود آمده مطلع شوند. آنهایی که بجای چنین برخوردی، به سانسور و سکوت متوسل می شوند نه نشانی از تعهد به اصول انقلابی و ملی - دموکراتیک از خود بروز می دهند و نه به اصل احترام به وظیفه مهم ژورنالیستی تمکین می نمایند.

خپلواکي در مورد نقش گروههاي خارج کشوري مي نویسد: " آنچه بایست در کمال صراحت بدان اذعان داشت، اینست که اتحاد جوئی هاي کنونی در بستر شرایط ديگري با فاصله هاي زیادی از افغانستان مطرح بحث قرار دارد، این تلاشها بر خلاف تاثیرات ناچیز سالیان قبلی در مدار لزوم دیده ها و نقطه نظریات مطروحه درون کشوري قرار ندارد، بلکه استقلال خویش را با حیات بیرون کشوري توجیه می کند، و در چنین شرایط توقع و چشمداشت سياسي از يك تشکل خارج کشوري در فضای فقدان محور داخلی برابر است با توقع ثمر از شاخچه شکسته از درخت.

ازین رو یکی از مسایل اساسی و در واقع الزامی در تهیه رهنمود ها را واقعیت وجودی و مکانی پدیده تشکیل می دهد که از جمع هم نظران بوجود می آید .

الف - ما طرفدار آن نیستیم که بین فعالیت های گروه های خارجی نشین که حیثیت پشت جبهه ای دارند و فعالیت گروه های سیاسی " چپ " عمدتاً حاضر در صحنه سیاسی کشور و نقش آنها به گونه مغالطه صورت گیرد که باعث شود تفاوت این دو از میان رفته و بعد با نتیجه گیری غلط ، به روی فعالیت خارج کشور خط بطلان کشیده شود تا این خارج نشین ها مورد ملامت قرار نگیرند . ما با انتقاد از وضع موجود گروه های خارجی نشین و درک این نقیصه خواهان مبارزه علیه این حالت بوده و آرزو مندیم تا آنجا که ممکن است در بر طرف نمودن آن کوشیده شود . ولی در رابطه با بحث خپلواکی آنچه ما می خواهیم روشن نمودن این موضوع است که : قبل از اینکه در مورد گروه های خارجی نشین و نقش آنها صحبت شود ، لازم است تا راجع به خط و موضع این گروه ها و اینکه این خط و مواضع در خدمت کدام طبقه قرار دارند صحبت شود . اگر مفیدیت داخل کشوری بودن با مسئله خط و موضع گیری ها مرتبط با آن در پیوند قرار داده نشود ، در آن صورت گروه های اسلامی و ملیشه ها به دلیل داخل کشوری بودن شان باید بیش از همه مطرح و مورد تأیید قرار گیرند .

ب - مسئله خارج نشینی پدیده نوي نیست و نه منحصر به افغانستان می باشد، از همان اوایل دوران جنگ مقاومت و حتی سالها قبل از آن نیز نهادهای خارج کشوری وجود داشته اند . " اتحادیه عمومی محصلین و افغان های خارج از کشور " یکی از نهادهای تشکیل شده در خارج می باشد که سال ها قبل از کودتای 7 ثور بوجود آمده بود . " سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی " ، " فزا " و ... نیز تشکیلات خارج کشوری اند ، با آنها این تشکیلات در جریان جنگ مقاومت ، به عنوان تشکیلات پشت جبهه ای و خارج کشوری ، صرف نظر از حمایت شان از مواضع انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه و ... با تشکیلات منسوب به " چپ " داخل کشوری در رابطه بوده ، از آن ها حمایت و مواضع آن ها را تبلیغ و با آن ها همکاری فعالی داشته اند . اما در شرایط بعد از حاکمیت احزاب اسلامی که فرجام بسیاری از گروه های انحلال طلب و تسلیم طلبان ملی و طبقاتی هر چه بیشتر نمایان شده است و بسیاری از این بخش ها به مهره های در دست هیئت حاکمه اسلامی تبدیل شده اند ، تأکید روی این موضع که چشم داشتن ثمرات فعالیت مبارزاتی گروه های خارجی نشین بمعنی "توقع ثمرات شاخچه شکسته از درخت " است نه به معنای ایستاده شدن روی موضع واقعا ملی و دموکراتیک ، بلکه همراهی با این انحلال طلبان و رها کردن میدان به آن هاست .

گروه های خارجی نشین آن وظایفی را که دیروز می توانستند انجام دهند ، امروز نیز می توانند آن وظایف را به پیش برند . آنها بجای مسامحه کاری ، سکوت و برخورد های نیم بند در قبال مواضع نادرست ، می باید جرئت مندانه گامی به پیش گذاشته ، با حمایت جدی از موضع گیری های انقلابی و ملی - دموکراتیک و طرفداری از طرح مبارزات متحدانه اصولی علیه دشمن مشترک ، در پیشبرد مبارزات سیاسی و ایدئولوژیکی نقش فعالی به عهده گیرند .

ج - بر علاوه وظایف فوق ، گروه های خارجی نشین و شخصیت های واقعا ملی و دموکراتیک می توانند ، مبارزات افشاگرانه وسیعی را علیه دولت اسلامی و جنایاتی که این دولت و احزاب اسلامی و مؤتلفین آنها علیه توده ها و حاکمیت ملی کشور مرتکب می شوند به راه انداخته و در بیدار ساختن افکار توده های کشور و جهان نقش بارز ایفا نمایند .

5- مسئله ظاهر شاه و خپلواکی :

" خپلواکی با وجودی که موضع تمایل به " محمد ظاهر شاه " را مورد انتقاد قرار میدهد، ولی به دلیل ژست دموکراسی خواهی برای خود حق نمی دهند از خلال موضع گیری ها و عملکردهای

سالهاي متمادي حيات سياسي و حکم روائي ظاهرشاه، درمورد دیدگاه وي به قضاوت بنشیند؛ چرا که ظاهرشاه تا هنوز درمورد اوضاع سياسي بعد از استقرار حاکمیت اسلامي ها موضع گيري رسمي نکرده است؟! خپلواکي مینویسد: " بهترین پایه دموکراتیک که بر مبنای آن بحث اختلافات یاد شده قرار بگیرد، اینست که ظاهرشاه نیز مانند سایر نیروهای سياسي درمورد افغانستان حرف بزند، طرح هاي خود را ابلاغ کند... که با این حال از یکطرف در مقابل مواضع فاشیستی گلب الدین و امثال وي که سالها ویرا تهدید مي کردند تا از افغانستان حرف نزنند، موضع دموکراتیک اتخاذ میگردد و ازطرف دیگر با مکتب روي مواضع پوچ طرفداران وي، قسمتي از عوامل و اسباب نفاق و شقاق توضیح مي یابد."

اولا - باید گفته شود که: این خود فریبي و توده فریبي خواهد بود اگر بپنداریم که ظاهر شاه کمتر از گلب الدین جنایتکار و خاین به منافع ملي کشور و توده هاي مردم میباشد. ظاهرشاه نیز در زمان سلطه حاکمیتش و برای حفظ حاکمیتش از برخوردهاي فاشیستی مضایقه نداشته است. ثانيا - این را باید بصورت دقیق به خاطر بسپاریم که بین برخورد فاشیستی و برخورد به اصطلاح دموکراتیک که در کشورهای نیمه فئودالي - نیمه استعماري و یا کشورهای سرمایه داري در مراحل از حالات سياسي بوجود مي آیند، کدام فرق کيفي و اساسي وجود ندارد ما حق نداریم یکی را مورد تأیید و دیگری را مورد انتقاد قرار دهیم. صرف نظر از پاره فرق هاي که بین این دو برخورد وجود دارد، هر دو در خدمت ارتجاع تحکیم مواضع ارتجاعي قرار دارند.

ثالثا - ظاهرشاه از ترس " فاشیزم " گلب الدین بلکه از بی عرضگی سياسي، آسوده خواهی و تن پروری اش بود که، حاضر نشد حتی کوچکترین نقشی را در جهت مبارزه برای آزادی ملي کشور، در جریان جنگ مقاومت متقبل شود.

رابعا - عجب ساده اندیشی خواهد بود اگر بپنداریم، عامل نفاق و شقاق مواضع پوچ طرفداران ظاهرشان است و اگر جناب ظاهرشاه لب به سخن بگشایند انشاء الله این بی اتفاقی و شقاق بر طرف خواهد شد!

در اخیر لازم به یادآوریست که بگوئیم از مجموع مباحث مطرح شده در مبحث " مبانی و چشم اندازها "، در مورد زیر مباحث خپلواکي را درست یافتیم، امیدواریم در عمل نشان دهد به آنچه مي نویسد، رويش محکم مي ایستد و کمبودها ي خود را بدور مي اندازد!

1 - مسئله اتحاد در خارج کشور ... (با) یکسری نظرات غلط سياسي " چون
" 1 - تمایل به ملل متحد و مجامع غربی .

2 - تمایل به " لویه جرگه " .

3 - تمایل به محمد ظاهرشاه " ... همراه است " با اهدافی مانند طلب دموکراسي، آزادی ملي و عدالت اجتماعي سازگاری ندارد " .

2 - " ... تضمین ایجا د يك جامعه توأم با دموکراسي (توده اي) هنگامی میسر است، که نهادهاي (واقعا) دموکراتیک در برابر آن در عرصه زحمات مختلف سياسي - نظامي ایجاد شود. شخصیت هاي خود را با معرفي هویتی که اتکاء به خود را درین عرصه مبارزه نشان میدهد، ایجاد و معرفي کند " .

" فراخوان و بیان نامه پیمان نجات افغانستان :

با وجود وعده داده شده در شماره دهم " شعله جاوید " در مورد نقد مستقیما " فراخوان ... پیمنا نجات افغانستان "، بدلیل موجود بودن وجوهات تشابه گواناگون بین مواضع هواخواهان دموکراسي غربی، عجالتا به نقد " کمیته آمادگی برای نهضت ملي کشوري به عنوان يك نقد نسبتا

مفصل که شامل حال همه این مواضع می شود ، اکتفا نمودیم . ازینرو درین شماره از " شعله جاوید" به نقد آن قسمت هائی از موضع " فراخوان... پیمان نجات افغانستان " می پردازیم که یا دیدگاه مطرح شده ، متعلق به خود آنهاست ، یا اینکه فراخوان ... درمورد مسئله معینی ، پیشنهاد مشخصی ارائه نموده است .

فراخوان ... پیمان نجات و برداشت آن از نظام اسلامی :

فراخوان پیمان نجات در مورد نظام اسلامی دیدگاه خود را چنین مطرح می نماید : " نظام اسلامی" عبارت از نظامی است که مورد قبول و پشتیبانی مردم مسلمان یک کشور اسلامی باشد . چنین نظامی بدون آنکه در گرو انحصار ایدئولوژی این یا آن حزب یا گروه بندی " اسلامی " باشد یا به شعارها و تعبیرهای من درآوردی این یا آن فرد، این یا آن " تنظیم اسلامی " احتیاج داشته باشد ، فقط و فقط براساس انتخابات آزاد مردم مسلمان میتواند بوجود آید و بس . به هر دولت یا نظامی که مردم مسلمان آگاهانه رای داده و از آن پشتیبانی نمایند- ولو عنوان آن هر چه باشد- می توان " نظام اسلامی " گفت ... "

1 - هر آئین ، کیش و عقیدتی مبتنی بر برخی اصل های مشخص ایدئولوژیکی ، سیاسی و تشکیلاتی اندکه فقط با باورداشتن و عمل نمودن با آن اصل های مشخص است که فرد یا افراد جامعه می توانند ادعای منسلك بودن و پیروبودن خود شانرا از آن آئین و عقیده ابراز نمایند .

دین اسلام از جمله متحجرترین و ارتجاعیترین دین هائی می باشد که نه تنها به اقرار زبانی اکتفا نمیکند ، بلکه در پهلوی تصدیق قلبی به درستی این دین ، از پیروانش عمل به ارکان و گردن نهادن به اصول و ضوابط مطرح شده از جانب خودش را نیز می خواهد .

بطور مثال دین اسلام حکم میکند : هر فرد مسلمان به آنچه خداوند برای او لایق دیده است ، باید به آن شاکر و صابر باشد تا در زمره کفران کنندگان شامل گردانیده نشود .

به همین ترتیب دین اسلام حکم می کند : وظیفه مسلمان متدین است تا در مقابل کفار و منکرین به تبلیغ احکام دینی و از آن فراتر در صورت تمرد آنان به جهاد متوسل شوند و در مقابل تبلیغ کنندگان علیه دین در قلمرو اسلامی ، با شمشیر مقابله و آنها را گردن زنند .

مطابق احکام شرعی که فراخوان پیمان نجات ، طالب برقراری و حاکمیت آن می باشد، هر زن مسلمان مکلف است مطابق به ارشاد و دستور قرآنی، حجاب اسلامی را رعایت و به آنچه قرآن و سنت به وی صلاحیت و اختیار داده است ، یعنی تابع و برده مرد بودن، قانع ، راضی و شاکر باشد

2 - نظام اسلامی برخلاف تصور و تفسیر فراخوان پیمان نجات ، به آن نظامی اطلاق می شود که تحت امارت یک خلیفه المسلمین قرار داشته ، اتباع مسلمان آن ، تن به اصول و احکام اسلامی داده و به آن کاملاً پایبند باشند ، نه هر نظامی که مردم مسلمان به آن رای داده باشند. بسیار ممکن است مردم مسلمان یک کشور به جای تأیید یک دولت دینی ، طرفدار یک دولت سکولاریست و خواستار جدائی دین از دولت باشند . تمام نظام های دولتی سکولاریست حاکم در کشورهای اسلامی که بصورت انتخابی و یا رای مستقیم و سری مردم بوجود آمده اند ، نظامهای دولتی ای اند که در آن اصل جدائی دین از دولت به رسمیت شناخته شده و قوانین آن این جدائی را به رسمیت می شناسد، مثل حکومت های ترکیه ، عراق ، سوریه و غیره . " نظام اسلامی" خواندن این دولت ها کاملاً نادرست و چیزی جز سرتنبه گی و نشانی از عدم معلومات اسلامی و برخورد من درآوردی نمی باشد.

از دیدگاه اسلامی ، احزاب بنیادگرای اسلامی کاملاً حق به جانب اند ، نه تنها نظام های حاکم بر ترکیه ، عراق ، سوریه ، ازبکستان و غیره را غیر اسلامی بدانند ، بلکه رژیم حاکم بر سعودی را

نیز مخالف اسلام و ضد اسلامی بدانند. نه تنها سیاف، خالص، ربانی و گلب الدین به پابند ساختن مردم افغانستان به پیروی از اساسات دین و حتی تصحیح مجدد قبله های مساجد تاکی مینمایند که معنایش مورد شك قرار دادن مسلمانی اکثریت مردم افغانستان می باشد، بلکه افراد باصطلاح لیبرالی مثل حضرت نیز مردم را مورد ملامت قرار میدهند که: به گفته های سی سال قبل این بزرگوار گوش فراندادند و اعتنائی به وجایب اسلامی خود نکردند و همین نافرمانی باعث نازل شدن عذاب الهی بالای آنها شد. (به نقل از اولین خطبه حضرت، ممثل دولت اسلامی بعد از 8 ثور در نماز جمعه مسجد پل خشتی کابل).

احترام به اصول دموکراسی و آراء مردم:

وقتی فراخوان پیمان نجات باربار تاکید می نماید که: "هیچ نظام دولتی مبتنی بر اساسات منافی اسلام نمی تواند در افغانستان وجود داشته باشد" و "مبارزه برای دموکراسی" را به معنی "مبارزه برای اسلام" جا میزند، میتوان با قاطعیت گفت: هیچ کسی بیش از خود این ها احترام به اصول دموکراسی و آراء مردم را مورد تمسخر قرار نمی دهند. چراکه:

1- گردانندگان پیمان نجات با وجود تاکید شان به احترام به آراء مردم بدون اینکه کدام مرجع قانونی و انتخابی به آنها این صلاحیت را تفویض نموده باشد، در مقام نیابت از مردم و آراء آنها حکم صادر می نمایند که: "هیچ نظام دولتی مبتنی بر اساسات منافی اسلامی نمی تواند در افغانستان مورد قبول باشد".

2- ما از آنها می پرسیم، از طریق چه نوع ریفرا ندمی فهمیدند که: مردم نظام دولتی ایرا که در آن دین از دولت جدا باشد، نمی پذیرند و عاشق سینه چاک حاکمیت دین بردولت و جامعه اند؟

3- فرضاً وقتی رای اکثریت مردم مسلمان این کشور به این قرار گرفته باشد که: نظام دولتی مبتنی بر اساسات دین اسلام را خواستار اند، در آن صورت آیا پیمان نجات با تاکید روی ضرورت موجودیت حق آزادی بیان و عقیده برای پیشبرد یک نظام دموکراسی، برای اکثریت به مخالفت و دشمنی بر نمی خیزد؟ رایی که خود شما احترام به آن را وجبیه همه می دانید و مخالفت با آن را خیانت ملی وانمود می سازید.

4- گردانندگان فراخوان پیمان نجات باید می دانستند که: حتی اعتقاد به اصول دموکراسی متداول بورژوائی، اگر به آن اصول واقعا صادق باشند، به آنها حکم می نماید که، آنها حق ندارند بین خواست دولت اسلامی و سلطه دین بر دولت و جامعه از یکطرف و خواست جدائی دین از دولت که یکی از اصول بنیادی حتی همین دموکراسی متداول بورژوائی میباشد، علامه تساوی گذاشته مبارزه برای دموکراسی را به معنی مبارزه برای اسلام جا بزنند.

5- در مورد پلورالیزم سیاسی که پیمان نجات از آن نام می برد، باید بگوئیم که: موجودیت قبول پلورالیزم سیاسی آن نیست که به چند تنظیم اسلامی اجازه فعالیت داده شود یا عمدتاً احزاب اسلامی حق فعالیت داشته باشند و همین احزاب از طریق بوجود آوردن ائتلاف ها در پارلمان، حکومت تشکیل دهند. لازمه قبول موجودیت پلورالیزم سیاسی، قبل از همه قبول درک این موضع است، احزاب باید بر مبنای منشور و خواتسه های مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاسیس شوند، نه بر پایه منشورهای مذهبی و طرح تحمیل سلطه مذهب بالای دولت و جامعه.

احزابی که بر پایه چنین بینش های ارتجاعی و ضد مردمی بوجود آمده اند، مطابق با اصول پلورالیزم سیاسی و قبول جدائی دین از دولت، باید غیر قانونی اعلام شوند. این آن چیز است که همین حالا بسیاری از احزاب سیاسی بنگله دیش روی آن تاکید می نمایند. و در پاکستان نیز برخی احزاب و گروهها چنین خواستی دارند. ما بر پایه استدلال "فراخوان پیمان نجات" که در بالا تذکرش رفت، بخود حق می دهیم که بگوئیم، فراخوان پیمان نجات با وجود تاکیدش به احترام به

اصول دموکراسی و خواست همراهی نمودن دیگران در مبارزه برای تطبیق این اصول ، خود آشکارا بی باوری خود را به آن به نمایش گذاشته است ، چراکه بهیچ صورت نمی توان پذیرفت ، مبارزه برای دموکراسی مساوی باشد به مبارزه برای اسلام.

فراخوان پیمان نجات و راه بیرون رفت از بحران سیاسی کنونی :

فراخوان پیمان نجات برای حل بحران سیاسی کشور ، همانند دیگر هواخواهان دموکراسی غربی به روش مبارزه مسالمت آمیز و اصول پارلمانی تأکید می نماید . با وجودیکه فراخوان ازتأمین و برقراری حاکمیت مردم صحبت می نماید ، ولی در عالم واقعی وقتی پای طرح حل بحران سیاسی کشور می نشیند ، سخاوت مندانه لك بخشی می نماید که همه قدرت از آن مرتجعین می گردد!

" فراخوان پیمان نجات " نه تنها قدرت سیاسی را دودسته به مرتجعین اسلامی و پای دوان آنها تفویض می نماید ، بلکه مخالفت با تصمیم های گرفته شده از جانب " لویه جرگه " یا " مجلس کبیر " را خیانت ملی نیز می داند . بیائید در این مورد از زبان خود پیمان نجات بشنویم :

1- مجلس مؤسسانی که عالیترین ارگان ممثل اراده مردم افغانستان باشد (لویه جرگه فوق العاده یا هرنامی که بر آن گذاشته شود) هرچه زودتر دایر گردد . این مجلس کبیر ممثل حاکمیت ملی بوده د ر سراسر دوره انتقالی که حد اقل آن کمتر از دوسال بعد از تشکیل اولین جلسه آن بوده نمی تواند ، بموجودیت خود ادامه داده منحل نمی گردد . تصامیم و فیصله های آن اکیدا مرعی الاجرا بوده و سرپیچی از آن در حکم خیانت ملی خواهد بود .

2- برای تدویر این عالیترین ارگان ممثل اراده مردم افغانستان کمیسیون تدارکی با ترکیب ذیل تشکیل گردد :

الف - نمایندگان تنظیم های جهادی .

ب - نمایندگان سازمان ها و تشکیلات سیاسی نظامی .

ج - نمایندگان روحانیون و ریش سفیدان .

د - نمایندگان فرهنگیان و روشنفکران .

ح - نمایندگان زنان .

و - نمایندگان مهاجرین .

ز - نمایندگان ناظرین ملل متحد و کشور های غیر منسلک و کنفرانس کشورهای اسلامی .

3 - کمیسیون تدارک مجلس مؤسسان تحت سرپرستی و نظارت هیئت ناظرین ملل متحد کار خود را پیش خواهند بود .

4 - ترکیب مجلس مؤسسان باید بر حسب ذیل باشد :

الف - يك ثلث اعضای آن متشکل از سران تنظیم ها ، قوماندانان و نمایندگان تفنگ داران مسلح که مطابق با تناسب و طرز العمل خودشان تعیین می گردد .

ب - دو ثلث باقیمانده متشکل از نمایندگان تمام اقشار و طبقات مردم افغانستان منجمله :

1) نمایندگان انتخابی مردم .

2) نمایندگان انتسابی (روحانیون ، ریش سفیدان ، روشنفکران ، زنان ، مهاجرین ، شخصیت ها مامورین عالی رتبه دولت های قبل از فاجعه ثور 57 ، نمایندگان اقلیت های مذهبی ، نمایندگان سازمان ها و تشکیلات سیاسی - اجتماعی ، معارف فرهنگی و علوم ، متنفذین) .

1 - مخالفت با دایر شدن لویه جرگه یا مجلس مؤسسان اسلامی ، نیمه فئودالی - نیمه استعماری و مخالفت با تصویب های آن ، وظیفه هر فرد و تشکل انقلابی ، ملی ، دموکرات و وطن دوست می باشد . به فراخوان پیمان نجات کسی حق نخواهد داد تا به نیابت از مرتجعین اسلامی و خادمین

امپریالیزم به مخالفین لویه جرگه ارتجاعي و اسلامي ، برچسپ خیانت ملي زده و آنها را به خیانت ملي محکوم نماید .

2- با شامل کردن نماینده تنظیم ها ، روحانیون ، ریش سفیدان ، سازمان ها و تشکیلات سیاسی - نظامي و منظور پیمان نجات عبارت از دسته های مسلح بقایای رژیم نجیب و جنبش ملي - اسلامي مي باشد و ناظرین ملل متحد ، کشورهای غير منسلک و کنفرانس کشورهای اسلامي در ترکیب کمیسیون تدارکي برای تدویر مجلس مؤسسان اسلامي ، واقعا فراخوان نشان داده است که موضع وي در خدمت به چه نظامي و کدام احزاب سياسي قرار دارد و چگونه پیمان نجات جنایت کاران را مورد مجازات قرار مي دهد !

3 - خواست تدویر مجلس مؤسسان یا لویه جرگه ، تحت سرپرستی و نظارت هیئت ناظرین ملل متحد ، نیز طرحي است در خدمت تامین منافع امپریالیستها و مرتجعین منطقه و ... و تأیید کنترل و مداخله آنها در سرنوشت سياسي مردم و کشور ما . این طرح نواستعماري و نوکرمآبانه ، از جانب پیمان نجات ، طرح نوي نیست . بر علاوه طیف مختلف طرفداران ظاهرخان ، احزاب بنیادگرای اسلامي مثل حزب اسلامي گلب الدین و رباني نیز آنرا قبول و طرح های در راه عملي شدن آن ارائه نموده اند .

حزب کمونیست افغانستان در مورد ماهیت ملل متحد بحث های مختلفی را تا هنوز سازمان دهی نموده و در اختیار توده ها و حلقات سياسي مختلف قرار داده است ، که یکی از این بحث ها " نقدي پیرامون کمیته آمادگی برای نهضت ملي کشور " مي باشد . در نقد نامبرده پیرامون ماهیت ارتجاعي نقش " ملل متحد " ، کشورهای غير " منسلک " و کنفرانس کشورهای اسلامي و ... به قدر کافي صحبت شده است .

4- در مورد ترکیب مجلس مؤسسان :

الف - فرضا اگر مجموع تعداد نمایندگان مجلس مؤسسان را نهصد (900) نفر بدانیم ، پیمان نجات در اولین بخشش سخاوتمندانه خود ، سه صد چوکی ازین " مجلس کبیر " را حق مسلم سران تنظیم ها ، قوماندانان و نمایندگان تفنگداران مسلح مي داند ؛ چرا که این ها نه تنها در ظرف 14 سال جهاد ، خون مردم را مکیده بودند ، بلکه بعدا در ائتلاف با هم از دست زدن به هیچ جنایتي در حق مردم روگردان نشده اند . لذا مستحق چنین پاداشي از جانب يك نهاد ضد ارتجاعي مي توانند باشند ؟ !

ب - وقتی نوبت به دوثلث دیگر میرسد ، فراخوان پیمان نجات ، شاید يك ثلث یا چیزی بیشتر و کمتر را حق نمایندگان انتصابي میداند . وقتی شهرت مکمله نمایندگان انتصابي شرح داده مي شود ، خواننده متوجه خواهد بود که اکثریت این نمایندگان بدون تردید دشمنان قسم خورده مردم اند ؛ چه آن هائی که نماینده مامورین عالیرتبه دوره ظاهر - داووداند و چه آن هائی که نماینده روحانیون ، ریش سفیدان ، متنفذین و نمایندگان " اقلیت های مذهبي " اند . حتی نمایندگان زنان و روشنفکرانی که انتصاب مي شوند ، احتمالاً فرق چندانی با سایرین نخواهند داشت . اگر بصورت فرضي نمایندگان انتصابي را نیز يك ثلث يعني سه صد نفر قبول نمائیم ، از نه صد ، شش صد آن را شناختیم که نماینده نظام نیمه فئودالی - نیمه استعماري و مزدور امپریالیزم اند .

بیانیم در مورد يك ثلث متبقي يعني باصطلاح نمایندگان انتخابي مردم : این نمایندگان انتخابي مردم نیز به رویت تجریه سالهای انتخاباتی ظاهرخانی ، داودخانی ، 7 ثوري ، 8 ثوري ، شوراي اهل " حل و عقد " و غیره ، همان اربابان ، قوماندانها ، ملاها ، متنفذین ، موي سفیدان خواهد بود ، نه دهقانان ، کارگران ، دریورها ، جوالی ها ، بقال ها ، سرتراش ها ، معلمین و کارمندان پائین رتبه . چرا که : این توده ها در موجودیت حاکمیت اسلامي و به رویت فتوای "

عوام کل انعام " نه حق دارند و نه می توانند جرئت نمایند، در مقابل فلان و به همان قوماندان، ریش سفید محل و روحانی صاحب آرگاه و خانقاه خود را کاندید نماید. آنچه این عوام می توانند همان رفتن آنها تا پای صندوق های رای بخرج خودشان، یا به خرچ فلان و بهمان کاندیدخواه بود. بناء تمام نمایندگان به اصطلاح منتخب مردم نیز همان مدافعین نظام دولتی اسلامی، فنودالان، کمپرادوران، روحانیون و سایر کاسه لیسان احزاب اسلامی و ائتلافیون خلقی، پرچمی و ملیشه آنها خواهند بود، و گردانندگان پیمان نجات، جزدروازه بانی مجلس مؤسسان چیزی نصیب نخواهند شد، اگر چنین چانس را در بدل این خوش خدمتی بتوانند نصیب شوند.

مصلح بیطرف؟!

اکنون پس از سپری شدن مدت تقریباً دو سال از زمان وقوع فاجعه ثور 1371 و دوام جنگ ها و کشمکش های ارتجاعی میان باندهای مختلف مرتجعین حاکم بر کشور که قتل و قتل و فقر و بی عزتی ها ی گسترده و بی مانندی را بر مردمان ما تحمیل نموده و باعث ویرانی های وسیع مملکت گردیده است، سازمان ملل متحد با فرستادن هیئت صلحی به افغانستان سعی دارد بیشتر از پیش خود را در لباس یک مصلح بی طرف نشان دهد. این " مصلح بی طرف " از بابت اینکه گویا شرکتی در جنایات جاری در افغانستان داشته باشد کاملاً بری الذمه است و فعلاً نیز هیچ قصدی جز تامین صلح و امنیت و آرامش در کشور ندارد؟!

لابد تعداد زیادی از افراد بسیار ساده و تعداد معینی از افراد " بسیار هوشیار " این افسانه را می پروراند و شاخ و برگ می دهند.

اما حقایق نشان می دهند که سازمان ملل متحد از شرکت در جنایات جاری در افغانستان بری الذمه است و نه هم مرجع بی طرفی است برای تامین صلح و آرامش در کشور.

تا آنجائیکه به شرکت و مسئولیت سازمان ملل متحد در قبلاً اوضاع فلاکتبار فعلی افغانستان مربوط است باید بگوئیم که این سازمان مستقیماً در شکل دهی فاجعه ثور 1371 نقش داشت. اینکه پروسه تبانی و سازش میان مرتجعین کاملاً مطابق میل و پلان سازمان ملل متحد پیش رفت و تحت تاثیر سقوط ناگهانی شوروی سوسیال امپریالیستی تغییرات مهم و یا غیر مهمی در آن بوجود آمد، شرکت و مسئولیت این سازمان را در شکل دهی کل پروسه منتفی نمی نماید.

در طول تقریباً دو سال گذشته نیز سازمان ملل متحد، از اوضاع وخیم افغانستان بر کنار نبوده است. مرتجعینی که کشور و مردمان کشور را به خاک و خون کشیده اند همگی در دولت اسلامی افغانستان - که عضو سازمان ملل است - شامل اند و مشخصاً دوطرف اصلی جنگ ارتجاعی یعنی برهان الدین ربانی و گلب الدین حکمتیار، رئیس جمهوری و صدراعظم همین دولت هستند. سازمان ملل متحد که دولت جنایتکار اسلامی افغانستان را در خود شامل دارد، چگونه می تواند در قبال این همه جنایات دارودسته های مختلف آن، چون گرگی در لباس میش خود را در موقف مصلح بی طرف قرار دهد؟

اکنون نیز، نقش واقعی را که هیئت صلح سازمان ملل متحد بازی می نماید عبارت است از تحریک بیشتر صف بندی ها و تجدید صف بندی های ارتجاعی و در نتیجه دوام بیشتر جنگ های فعلی. ازین جهت انتظار برقراری صلح در افغانستان - حتی یک صلح ارتجاعی و نه صلح انقلابی - توسط این هیئت، انتظاری نیست که باید اساس محکمی داشته باشد.

گذشته از اینها سازمان ملل متحد اساساً نمی تواند یک مصلح بی طرف در حل و فصل قضایای کشورهای مختلف جهان - منجمله افغانستان باشد. این سازمان مجمع مشترک امپریالیستها و مرتجعین حاکم در جهان کنونی است و در خدمت تامین منافع آنها قرار دارد. امروز مشخصاً این

سازمان وسیله ایست در دست امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیستها ، جهت برقراری و دوام "نظم نوین جهانی" مورد خواست آنها بر این مبنا ، حقیقت تلاش فعلی سازمان ملل متحد در مورد افغانستان در اصل تلاش بخاطر تامین صلح در این کشور نیست ، بلکه تلاشی است برای جستجوی بهترین راه تامین منافع قدرت های مسلط در سازمان مذکور ، از طریق بازی با سرنوشت مردمان مملکت ما .

اما این بازی، بازی ایست که توسط امپریالیستها و مرتجعین پیش برده می شود و توده های مردم نه بعنوان بازیکن ، بلکه بمثابه گوشت دم توپ در آن شرکت دارند. ازین جهت انقلابیون بویژه انقلابیون کمونیست باید با تمام قوت و قدرت شان علیه این بازی جنایتکارانه و ارتجاعی بایستند. ماباید بخوبی بدانیم که یکی از نقش های واقعی ایکه میدان داری های چنین هیئت های می خواهد بازی نماید، القاء روحیه اتکاء به امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی خارجی در فکر و ذهن توده ها است، تارو حیه اتکاء به خود شان و اتکاء به مبارزات شان در آنها زنده و شکوفا نگردد و به امید واهی نجات توسط حاکمان مقتدر جهان دست روی دست بگذارند و ذلیل سر جای شان بنشینند . صلح با گدائی از بارگاه جهانی امپریالیستها و مرتجعین بدست نمی آید. صلح، صلحی که به نفع توده ها و نه به نفع امپریالیستها و مرتجعین باشد، فقط و فقط باید در عرصه های نبرد انقلابی جستجو گردد .

مجمع مشترک امپریالیستها و مرتجعین حاکم بر جهان ، نه مصلح بی طرف ، بلکه شریک جرمست .

از قیام چیاباس حمایت کنید !

در روز اول جنوری 1994 صد ها دهقان مسلح در استان چیاباس مکزیک سر به شورش برداشتند. عمل متهوران و چشمگیر آنان حمایت هزاران دهقان را در مناطق اطراف برانگیخت و شورو هیجان توده ها را در تمام کشور دامن زد . این خبر باعث خوشحالی پرولتاریا ی راه آگاه و توده های انقلابی شد ؛ آنهایی که از ستم و استثمار وارده توسط امپریالیسم آمریکا منجمله در خود ایالات متحده رنج می برند .

این شورش اساسا عمیق انقلابی مردم مکزیک و نیازهای پایه ای آنها را بیان می کند : نیاز به رهایی از سلطه امپریالیستی و عمدتا امپریالیسم آمریکا (این سلطه بواسطه " پیمان نجات آزاد آمریکای شمالی " یا نافتا در حال تشدید است) ؛ نیاز به اجرای انقلاب عمیق ارضی ؛ نیاز به سرنگونی طبقه حاکمه بوروکرات - سرمایه دار مکزیک که خادم امپریالیسم آمریکا و متحد طبقات زمین دار است .

قیام چیاباس در قلب طبقه حاکمه مکزیک و اربابان آمریکایی اش هراس افگند . پاسخی که به این قیام داده شد ، تاکتیک دوگانه ضد انقلابی بود : یعنی از یک طرف اعمال سرکوب وحشیانه و بی گذشت و ترور علیه خلق ، و از طرف دیگر اشاعه و وعده های دروغین مبنی بر انجام اصلاحات . اگر چه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از برنامه سیاسی وایدئولوژیک " ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیست" که در رهبری این شورش قرار دارد بطور کامل مطلع نیست ، اما واضح است که این شورش کاملا محقانه بوده و سزاوار حمایت انقلابیون کمونیست و نیروهای مترقی سراسر جهان می باشد .

مکزیک یک کشور پر جمعیت در آمریکای لاتین است که از بدقابالی مرزی طولانی با امپریالیسم آمریکا دارد . مدتهاست که امپریالیستهای آمریکایی ، مکزیک را جولانگاه اختصاصی خویش در انجام فوق استثمار بحساب می آورند . آنها هر زمان که اراده کنند برای دفاع از منافع ارتجاعی در این کشور مداخله خواهند نمود . وقایع اخیر نشان می دهد که در نتیجه مبارزات انقلابی ، مکزیک

می تواند از یک جولانگاه استراتژیک امپریالیزم آمریکا به خنجر استراتژیک برای انقلاب پرولتری جهان تبدیل شود که قلب امپراطوری نشانه رود. مکزیک از سنت انقلابی خیزش و نبرد توده های خلق علیه ستمگران برخوردار است. اما مبارزات گذشته هیچگاه به رهایی واقعی منجر نشده، زیرا از رهبری قاطع پرولتاریا و حزب پیشآهنگ محروم بوده است. خلق مکزیک بیش از هر چیز به چنین حزبی نیاز دارد: حزب مبتنی بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم؛ حزبی مصمم و توانا برای رهبری خلق در پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین. امروز جنگ خلق در پروتحت رهبری حزب کمونیست آن کشور نمونه شکوهمندی از صحت راه مائوئیستی کسب رهایی است.

قیام چیاپاس بار دیگر نشان می دهد که شرایط برای وقوع انفجارات انقلابی در مکزیک و جهان در حال پخته شدن است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نیروی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سراسر جهان را متحد و متمرکز و تقویت می نماید حمایت خود را از توده های انقلابی مکزیک و نیروهای که برای تسلیح خلق با ایدئولوژی انقلابی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم یعنی یگانه ایدئولوژی قادر به هدایت مبارزه تا کسب پیروزی می رزمند، اعلام میدارد.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

15 جنوری 1994

(بازتایپ کننده " حبیب ")